

چشم انداز آینده ایران



1

فهرست مطالب

..... مقدمه

3 فصل اول - گذار سیاسی چیست؟

..... 7 فصل دوم - چرائی عقب

نشینی نظامیان در آمریکای اللتین ؟ 16 فصل سوم - خاورمیانه،

چرا الگوی آمریکای اللتین تکرار نشد؟ 25 فصل چهارم - ایران،

مسئله یک قدرت نظامی دوگانه 38 فصل پنجم - از

جنبش اجتماعی تا قدرت سیاسی 67

فصل ششم - نهادهای پیش از گذار، از مقاومت اجتماعی تا جلوگیری

از اقتدارگرایی تازه

82

فصل هفتم - لحظه تغییر موازنه قدرت

101 فصل هشتم - دولت انتقالی، پلی میان دو نظم

..... 116 فصل نهم - عدالت انتقالی، میان

فراموشی و انتقام..... 133 فصل دهم - نیروهای

مسلح پس از گذار 153 فصل یازدهم -

قانون اساسی و مهار قدرت 170 فصل

دوازدهم - اقتصاد پس از گذار، از رانت تا پاسخگویی

186 فصل سیزدهم - سیاست خارجی دوران گذار

..... 208 فصل چهاردهم - وحدت ملی، تکرر و

مسئله هویت 225 فصل پانزدهم - رسانه،

اطلاعات و نبرد بر سر حقیقت 243 فصل شانزدهم

-جامعه مدنی و دموکراسی میان دو انتخابات 262 فصل

هفدهم - احزاب سیاسی و سازماندهی رقابت..... 282

انقلاب، پیش از آنکه انفجار خشم در خیابان باشد، بیداری آگاهی در ذهن انسان است. هیچ ملتی ناگهان انقلابی نمی شود، سالها ستم، تبعیض، فساد، دروغ، سرکوب و تحقیر بر جان جامعه انباشته می شود تا سرانجام ترس فرو بریزد و مردم دریابند که ادامه وضع

موجود، از خطر تغییر هولناکتر است.

انقلاب از لحظه ای آغاز میشود که انسان خاموش، زبان باز می کند، کارگر حق خود را مطالبه میکند، زن در برابر تبعیض میایستد، دانشجو حقیقت را فریاد میزند، زندانی سیاسی سکوت تحمیلی را می شکند و مردم به جای انتظار برای منجی، خود به صحنه تاریخ قدم میگذارند.

اما انقلاب تنها سرنگونی یک حکومت نیست. پایین کشیدن یک قدرت، اگر با ساختن نظامی عادلانه، آزاد و دموکراتیک همراه نشود، می تواند به بازتولید همان استبداد در لباسی تازه بینجامد. تاریخ بارها نشان داده است که شور انقلابی، بدون آگاهی سیاسی، سازمانیافتگی اجتماعی و برنامه ای روشن برای دوران گذار، ممکن است قربانی کودتا، جنگ داخلی، قدرطلبی فردی یا سلطه نیروهایی شود که آزادی را تنها تا لحظه رسیدن به قدرت می خواهند.

ازاینرو، مسئله اصلی فقط این نیست که «چه کسی باید برود»، پرسش اساسی تر این است که «چه چیزی باید جایگزین شود». انقلاب زمانی به رهایی می انجامد که ساختارهای استبداد، تبعیض، فساد و تمرکز قدرت را نیز دگرگون کند. تغییر نامها، پرچمها و چهرهها، بدون تغییر نهادها و مناسبات قدرت، انقلاب را ناتمام باقی می گذارد. گذار از استبداد به دموکراسی، پلی باریک و پرخطر است. بر روی این پل، نیروهای گوناگون سیاسی، اجتماعی و طبقاتی با خواسته ها و منافع متفاوت حضور دارند. برخی آزادی میخواهند، برخی عدالت، برخی امنیت، برخی انتقام و گروهی نیز در اندیشه تصاحب قدرتاند. هنر یک جنبش انقلابی آن است که خشم مشروع مردم را به نیرویی سازنده تبدیل کند و اجازه ندهد نفرت از گذشته، آینده را به آتش بکشد.

نیست. دموکراسی حاصل مبارزه آگاهانه مردم، پذیرش حق اختلاف، گردش قدرت، استقلال قوه قضاییه، آزادی رسانه ها، برابری شهروندان و پاسخگویی صاحبان قدرت است. جامعهای که نتواند قدرت را مهار کند، حتی پس از یک انقلاب بزرگ نیز ممکن است دوباره گرفتار استبداد شود. انقلاب واقعی، تنها تغییر حاکمان نیست، تغییر رابطه مردم با قدرت است. در نظم دموکراتیک، هیچ فردی مقدس، هیچ مقامی مادامالعمر، هیچ نهادی فراتر از قانون و هیچ گروهی مالک کشور نیست. حکومت باید خدمتگزار جامعه باشد، نه صاحب آن. قانون باید از انسان دفاع کند، نه از قدرت. ارتش و نیروهای مسلح باید پاسدار مرزها و امنیت مردم باشند، نه ابزار سرکوب آنان. جنبش انقلابی مردم ایران نیز در برابر همین آزمون تاریخی قرار دارد. مردم تنها برای پایان دادن به یک حکومت مبارزه نمیکند، آنان برای بازپسگیری حق تعیین سرنوشت، کرامت انسانی، آزادی اندیشه، برابری زنان و مردان، عدالت اجتماعی، امنیت اقتصادی و آیندهای شایسته برای نسلهای بعد به میدان آمدهاند.

این مبارزه متعلق به یک حزب، یک قوم، یک طبقه، یک ایدئولوژی یا یک چهره سیاسی نیست. ایران خانه مشترک همه شهروندان آن است. هیچ نیرویی حق ندارد به نام انقلاب، صدای دیگران را خاموش کند یا خود را از پیش مالک آینده بداند. آینده ایران باید در انتخاباتی آزاد، با حضور برابر همه گرایشهای دموکراتیک و با رأی آگاهانه مردم تعیین شود. این بررسی حاصل تجربیات میدانی تدوین کنندگان این نوشتار و درس گیری از جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی و پیامد آن سرکوب خونین دیماه 1404 می باشد. ما خود آگاهی که این نوشتار بی نقض نیست و برخی موارد آن چند باره تکرار شده ولی ترجیح دادیم با همین شکل منتشر شود تا نقطه نظرات همه رفقای که در تدوین آن مشارکت داشتند محفوظ بماند. ما براین عقیده هستیم که سال

پیش رو آبستن حوادثی است که غیرقابل انتظار و شاید هم تعیین کننده باشند لذا وظیفه همه نیروهای اپوزیسیون که دل در گروی آزادی ایران و برقراری عدالت اجتماعی هستند می دانیم از گفتارهای خشک و بی روح خانه های تیمی فارغ شوند و به موضوعات زنده ای که هم اکنون باید در دستور روز آنان قرارگیرد بپردازند

4

تجربه انقلاب های جهان به ما هشدار میدهد که بزرگ ترین خطر، همیشه پیش از پیروزی نیست، گاه خطر اصلی پس از فروپاشی نظم پیشین آغاز میشود. خال قدرت، انتقام جویی، فروپاشی نهادها، مداخله خارجی، خشونت مسلحانه و ظهور رهبران اقتدارگرا می توانند آرمانهای مردم را مصادره کنند. به همین دلیل، اندیشیدن به فردای انقلاب باید از امروز آغاز شود. این بررسی تالشی است برای پاسخگویی به پرسش هایی که هر جنبش انقلابی ناگزیر با آن ها روبه رو خواهد شد: دوران گذار چگونه اداره می شود؟ قدرت موقت در اختیار چه کسانی قرار می گیرد؟ قانون اساسی جدید چگونه نوشته می شود؟ انتخابات آزاد چگونه

برگزار خواهد شد؟ حقوق اقوام، زنان، اقلیتها و مخالفان سیاسی چگونه تضمین میشود؟ با نهادهای نظام پیشین چه باید کرد؟ چگونه می توان عدالت را برقرار کرد، بی آنکه جامعه به گرداب انتقام و خشونت سقوط کند؟

هدف این نوشته ستایش خشونت یا دعوت به ویرانی نیست. انقلاب، زمانی ارزشمند است که راه زندگی را بگشاید، نه اینکه مرگ و ویرانی را تقدیس کند. قدرت انقلابی مردم در آگاهی، همبستگی، نافرمانی مدنی، سازمانیافتگی و اراده آنان برای ساختن آیندهای بهتر نهفته است. ما به انقلابی نیاز داریم که آزادی را فقط برای دوستان خود نخواهد، عدالت را به انتقام تقلیل ندهد، تنوع جامعه را تهدید نداند،

حقوق مخالفان را به رسمیت بشناسد و قدرت را پس از پیروزی نیز
محدود و پاسخگو نگه دارد

آینده از آن مردمی است که نه تنها شجاعت برهم زدن نظم ظالمانه را
دارند، بلکه خرد و مسئولیت ساختن نظم انسانی
تر را نیز در خود پرورش می دهند

راه دشوار است، اما تاریخ را مردمانی میسازند که در لحظه های
سرنوشتساز، از ترس عبور میکنند، حقیقت را فریاد میزنند و برای
آزادی، عدالت و کرامت انسانی به پا میخیزند. این مجموعه که حاصل
حدود یک سال مطالعه و ده ها سال تجربه تیم تدوین کننده آن است ،
درباره همان لحظه تاریخی است
،لحظه عبور از فرمان برداری به شهروندی
،از استبداد به آزادی
از انقالب به دموکراسی

5

و از ویرانه های گذشته به ساختن آیندهای که در آن، هیچ کس
بالاتر از مردم و هیچ
قدرتی فراتر از
قانون نباشد

محل جنبش انقلابی مردم ایران - شهریور ماه 1405

واژه «گذار» در سال های اخیر چنان فراوان به کار رفته است که گاهی معنای دقیق خود را از دست داده است. برخی گذار را مترادف مذاکره میان حکومت و مخالفان میدانند، برخی آن را نام دیگری برای اصلاحات سیاسی می گیرند و گروهی نیز آن را صرفاً به معنای برگزاری انتخابات آزاد به کار میبرند

اما گذار سیاسی، در معنای گسترده تر و علمیت ر آن، هیچ یک از این روشه

ا به

تنهایی

نیست.

گذار، پیش از آنکه یک روش باشد، یک فرایند تغییر در ساختار قدرت است. این فرایند ممکن است از راه مذاکره و توافق آغاز شود، ممکن است نتیجه انقلاب و سرنگونی نظام حاکم باشد، ممکن است با فروپاشی دستگاه حاکم شکل بگیرد و حتی ممکن است از طریق کودتا، جنگ داخلی یا شکست نظامی خارجی رخ دهد. بنابراین، مسالمت آمیز یا خشونت آمیز بودن گذار، نتیجه آن است، نه تعریف آن. درواقع تغییر و دگردیسی شاکله اصلی آینده ایران خواهد بود به بیان ساده، هنگامی که نظم سیاسی پیشین دیگر قادر نیست قدرت را به شیوه سابق اعمال کند و نظم تازه های در حال شکل گیری است، جامعه وارد دوران گذار شده است. این نظم تازه ممکن است دموکراتیک تر از گذشته باشد، اما ممکن است به اقتدارگرایی دیگری منجر شود. حتی ممکن است کشور برای مدتی طوانی در وضعیتی میان فروپاشی نظم قدیم و تشکیل نظم جدید باقی بماند از این رو، گذار را نباید با دموکراسی یکسان دانست. هر گذار سیاسی

الزاماً گذار به دموکراسی نیست. تجربیات جهانی نشان دهنده چهار مسیر اصلی تغییر قدرت در نظام های حاکم است. برای روشنتر شدن بحث، می توان چهار مسیر عمده را از یکدیگر جدا کرد

7

یک م: گذار مذاکره ای

در این الگو، بخشی از حکومت و بخشی از مخالفان به این نتیجه میرسند که ادامه منازعه برای هر دو طرف هزینه ای بیش از توافق دارد. حکومت ممکن است هنوز توان سرکوب داشته باشد، اما دیگر قادر نیست با اطمینان گذشته حکومت کند. مخالفان نیز ممکن است قدرت اجتماعی قابل توجهی داشته باشند، اما نتوانند حکومت را یک باره کنار بزنند. در

چنین شرایطی، مذاکره نتیجه خیرخواهی طرفین نیست، نتیجه تغییر موازنه قدرت است. هیچ حکومت قدرتمندی صرفاً به دلیل شنیدن استدلالهای اخلاقی از قدرت عقب نمینشیند. مذاکره زمانی جدی می شود که حکومت بفهمد حفظ وضع موجود پرهزینه یا ناممکن شده است و مخالفان نیز دریابند که حذف کامل طرف مقابل یا ممکن نیست یا هزینههای ویرانگر دارد.

گذار آفریقای جنوبی نمونه مهمی از این وضعیت است. پایان آپارتاید فقط محصول گفتوگو میان نلسون ماندلا و رهبران حکومت سفیدپوست نبود. پیش از آن، سال ها مبارزه اجتماعی، اعتصاب، نافرمانی مدنی، فشار بینالمللی و مقاومت سازمانیافته جریان داشت. کنگره ملی

آفریقا نیز تنها یک انجمن گفتوگو نبود، شاخه مسلح خود، «اومخونتو وه سیزوه» یا «نیزه ملت»، را در اختیار داشت که این شاخه پشتوانه قدرتمند مذاکرات بشمار می رفت. با این وجود مذاکره زمانی امکان

پذیر شد که حکومت سفیدپوست دریافت ادامه نظام آپارتاید دیگر بدون هزینه های سنگین داخلی و خارجی ممکن نیست. بنابراین، مذاکره جایگزین فشار نبود، یکی از نتایج فشار بود.

دوم: فروپاشی

در بعضی کشورها، حکومت پیش از آنکه قدرت به طور سازمان یافته به نیروی دیگری منتقل شود، از درون فرومی پاشد. دستگاه اداری از کار می افتد، ارتش یا نیروهای امنیتی انسجام خود را از دست می دهند و فرمانهای مرکز دیگر اجرا نمی شود.

8

فروپاشی با سرنگونی تفاوت دارد. در سرنگونی، معمولاً نیرویی وجود دارد که حکومت را کنار میزند و تا حدی آماده تصرف قدرت است. اما در فروپاشی ممکن است هیچ نیروی منسجمی برای جانشینی وجود نداشته باشد. در چنین وضعیتی، خال قدرت پدید می آید و گروههای مختلف برای پرکردن آن وارد رقابت میشوند.

این خال میتواند به دولت سازی جدید منجر شود، اما ممکن است کشور را به جنگ داخلی، تجزیه عملی یا حاکمیت گروههای مسلح بکشاند.

تجربه لیبی پس از سقوط معمر قذافی نشان داد که برچیدن حکومت با ساختن دولت یکسان نیست. دولت پیشین سقوط کرد، اما نهادهای الزم برای اداره کشور، حل اختلاف و اعمال مشروع قدرت وجود نداشتند. در نتیجه، گروه های مسلح و مراکز متعدد قدرت، جای یک اقتدار سیاسی واحد را گرفتند.

باید تاکید کرد که فروپاشی اجتماعی فقط به معنای افزایش فقر، جرم،

خسونت یا اعتراض نیست. فروپاشی زمانی آغاز می شود که اعتماد عمومی، ارزش های مشترک، اعتبار نهادها و قواعد مورد قبول مردم ضعیف شوند. جامعه ممکن است ظاهراً پابرجا باشد، اما افراد دیگر نتوانند رفتار یکدیگر را پیش بینی کنند و احساس کنند هیچ قاعده مشترکی وجود ندارد. علاوه بر آن که فروپاشی سیاسی و فروپاشی اجتماعی تفاوت دارند. مختصات فروپاشی اجتماعی و نشانه های جدی : این وضعیت در ایران عبارتند از

کاهش شدید اعتماد مردم به حکومت، رسانه های رسمی و نهادهای عمومی، بی اعتبار شدن بسیاری از مقام ها، نهادها و حتی گروههای مرجع، گسترش دروغ، تهمت، بدگمانی و نظریههای توطئه افزایش خشم، پرخاشگری و توهین در جامعه و شبکه های اجتماعی، ضعیف شدن همکاری و همبستگی میان مردم، تبدیل ائتلاف سیاسی به دشمنی شخصی و هویتی بدون شک بخش مهمی از این بحران را نتیجه عملکرد جمهوری اسلامی میداند. حکومت با تبلیغات دروغین، سرکوب، تبعیض، فساد و بیاعتنایی به خواسته های مردم، اعتماد عمومی را از میان برده است. حتی رسانه های حکومتی نیز چنان بی اعتبار شده اند که بخش بزرگی از جامعه سخنان آن ها را باور نمیکند

9

بالینحال، همه مسئولیت این مورد متوجه حکومت نیست. جامعه و نیروهای مخالف نیز با مشکلاتی مانند تحمل نکردن ائتلاف، نیت خوانی، هویت مداری، خودحقیقنداری و مخالفت بیشتر با یکدیگر تا با حکومت روبه رو هستند. بسیاری از گروه های سیاسی به جای همکاری بر سر مسئلهای مشترک، ابتدا میپرسند طرف مقابل متعلق به

بکدام جریان و گذشته سیاسی است

یکی دیگر از نکات مهم در این رابطه آن است انتقاد از فرهنگ انتظار برای تغییر ناگهانی و انقلابی است. زیرا جامعه در شرایط کنونی مشابه سال 1357 بر این تصور است که با تغییر کامل حکومت، همه مشکلات حل خواهد شد، اما تجربه بیش از یک قرن نشان داده

است که تغییر حکومت بدون تغییر فرهنگ سیاسی، روابط اجتماعی و نهادهای مدنی میتواند مشکلات گذشته را بازتولید کند. تجربه عینی نشان داده که ابزارهای مبارزه، آینده را شکل می دهند. دروغ، افترا، تحقیر و خشونت را نمیتوان موقتاً برای سرنگونی

حکومت به کار برد و بعد انتظار داشت نظامی دموکراتیک و اخالقی ساخته شود، زیرا این روشها مبارزان و ساختار آینده را نیز آلوده میکنند. لذا رهبران و اپوزیسیون باید به مردم این پیام را منتقل کنند که سقوط یک حکومت الزاماً به نجات جامعه منجر نمیشود. خطر بزرگتر آن است که پیش از تغییر سیاسی، اعتماد، اخلاق عمومی، همبستگی و توان همکاری اجتماعی از میان برود. راه جلوگیری از این وضعیت، تقویت نهادهای مدنی، تحمل ائتلاف، همکاری مسئلهمحور، صداقت در مبارزه سیاسی و انجام تغییرات کوچک اما پایدار از پایین جامعه است

سوم: انقلاب یا سرنگونی

در این مسیر، نیروی اجتماعی یا سیاسی مخالف چنان گسترش می یابد که دستگاه حاکم توان ادامه مقاومت را از دست می دهد. اما حتی در اینجا نیز باید میان لحظه انتقال قدرت و دوره تثبیت قدرت تفاوت گذاشت

ممکن است لحظه سقوط حکومت نسبتاً کمخسونت باشد، اما مرحله تثبیت نظم تازه بسیار خونین شود. عکس آن نیز ممکن است: انتقال اولیه با خشونت همراه باشد، اما پس از آن نظم سیاسی نسبتاً باثباتی

در انقلاب اکتبر روسیه، تصرف مراکز اصلی قدرت در پتروگراد در مقایسه با جنگ داخلی بعدی، تلفات محدودی داشت. در ایران سال 1357 نیز در روزهای نهایی انتقال قدرت، دستگاه سلطنت بیش از آنکه در یک نبرد سراسری شکست بخورد، انسجام و اراده مقاومت خود را از دست داد. اعالم بی طرفی ارتش در ۲۲ بهمن یکی از نشانه های قطعی تغییر موازنه قدرت بود. در واقع هم انقلاب روسیه و هم انقلاب ایران نوعی انقلاب خشونت پرهیز از موضع انقلابی بود و خشونت ها، محاکمات و اعدامها چه در روسیه و چه در ایران اساساً پس از انتقال قدرت و در جریان تثبیت حکومت تازه رخ دادند. ویژگی هرگونه انقلاب یا فروپاشی اساسی حضور حداقلی از جمعیت در اعتراضات و اعتصابات خواهد بود که امروزه مطالعات میدانی حضور سه الی پنج درصد مردم را در صف اعتراضات شرط الزم می داند. البته در انقلاب 1357 حدود ده درصد کل جمعیت کشور و بالغ بر 15 درصد (جمعیت فعال کشور) جمعیت بالای 15 سال (در فرآیند انقلاب یا روزهای تعیین کننده

حضور داشتند که از نظر جامعه شناسی سیاسی نمونه بی

نظیر بوده است. بنابراین، برای تحلیل دقیق باید

دو پرسش جداگانه مطرح کرد

نخست، حکومت پیشین چگونه قدرت را از دست داد؟

دوم، حکومت تازه چگونه قدرت خود را تثبیت کرد؟

مخلوط کردن این دو مرحله موجب میشود نتوانیم سازوکار واقعی تغییر قدرت را بشناسیم

گاهی یک حکومت سقوط می کند، اما ساختارهای اصلی اقتدارگرایی باقی میمانند. ممکن است نام رهبران تغییر کند، قانون اساسی تازه ای نوشته شود یا انتخابات برگزار شود، اما قدرت واقعی همچنان در اختیار ارتش، دستگاه امنیتی، خاندان حاکم، حزب مسلط یا شبکه های اقتصادی وابسته به حکومت باقی بماند.

در این وضعیت، تغییر سیاسی اتفاق افتاده است، اما گذار دموکراتیک کامل نشده است. نظم پیشین با ظاهری تازه بازسازی میشود.

تجربه مصر پس از سقوط حسنی مبارک نمونه روشنی از این وضعیت

ا

س

ت

.

ا

ع

ت

ر

ا

ض

ه

ا

ی

گ

س

ت

ر

د

ه

م

ر

د

م

ی

ت

و

ا

ن

س

ت

ن

د

ر

ئ

ی

س

ج

م

ه

و

ر

ر

ا

ک

ن

ا

ر

ب

ز

ن

ن

د

،

ا

م

ا

د

س

ت

گ

ا

ه

ن

ظ

ا

م

ی

و

ا

11

میان نرفت. ارتش که خود را حافظ کشور و داور نهایی سیاست می دانست، نه تنها موقعیتش را حفظ کرد، بلکه در ادامه بار دیگر به مرکز آشکار قدرت بازگشت. بنابراین، سقوط شخص حاکم را نباید لزوماً با سقوط نظام قدرت یکسان دانست

:انتقال قدرت و تثبیت قدرت

یکی از خطاهای رایج جنبشهای سیاسی آن است که تمام توان فکری و سازمانی خود را صرف کنارزدن حکومت می کنند، اما درباره روز بعد از پیروزی برنامه روشنی ندارند. بررسی تجربیات دگرگونی های نیم قرن اخیر نشان داده که کسب قدرت یک مسئله است و اداره قدرت مسئلهای دیگر. زیرا نیرویی ممکن است بتواند مردم را به خیابان بیاورد، مراکز حکومتی را تصرف کند یا حکومت را وادار به عقب نشینی کند، اما این توانایی لزوماً به معنای برخورداری از ظرفیت اداره کشور نیست. اداره کشور به شبکه ای از نهادهای اداری،

حقوقی، اقتصادی و مدنی نیاز دارد
پس از سقوط حکومت، جامعه با پرسشهایی فوری روبه رو میشود
چه کسی امنیت شهرها را حفظ می کند؟
چه کسی بودجه را تنظیم میکند؟
حقوق کارمندان چگونه پرداخت می شود؟
دادگاهها بر اساس کدام قانون کار میکنند؟
اختلاف میان نیروهای پیروز چگونه حل میشود؟
نیروهای مسلح تحت فرمان چه نهادی قرار میگیرند؟
اقلیتهای سیاسی، قومی و مذهبی چه تضمینی برای امنیت خود خواهند داشت؟ اگر برای این پرسش ها پاسخ نهادی وجود نداشته باشد،
حکومت تازه برای حفظ نظم به سادهترین ابزار موجود متوسل می
شود : تمرکز قدرت، حذف رقبا، کنترل رسانه ها و استفاده گسترده از
نیروی نظامی و امنیتی
در چنین شرایطی، دیکتاتوری تازه همیشه نتیجه یک طرح ازپیش

ت
ع
ی
ی
ن
ش
د
ه
ن
ی
س
ت

گ
ا
ه
ی
ا
ق
ت
د
ا
ر
گ
ر
ا
ی
ی
ا
ز
د
ل
ن
ا
ت
و
ا
ن

ی

د

ر

ا

د

ا

ر

ه

ک

ش

و

ر

ب

ی

ر

و

ن

م

ی

آ

ی

د

.

ن

ی

ر

و
ی
پ
ی
ر
و
ز
,
چ
و
ن
ن
ه
ا
د
ه
ا
ی
ا
ل
ز
م

شایستگی می کند. چون نمی تواند امنیت را از راه قانون تأمین کند، به دستگاه های استثنایی و فرمانهای اضطراری پناه میبرد. از این منظر، دموکراسی فقط به نیت خوب رهبران وابسته نیست. حتی رهبرانی که در آغاز خواهان آزادی بوده اند، اگر در فضایی بدون نهاد، بدون قانون پذیرفته شده و بدون سازوکار تقسیم قدرت قرار بگیرند، ممکن است به تمرکز قدرت روی بیاورند.

بنابراین، یکی از فرضیه های اصلی این بررسی چنین است: هرچه جامعه پیش از انتقال قدرت از نهادهای مدنی، سازمانهای مستقل، دستگاه اداری حرفهای و قواعد پذیرفته شده تری برخوردار باشد، امکان تثبیت غیر اقتدارگرایانه نظم جدید بیشتر خواهد بود.

این فرضیه حکم قطعی نیست. وجود نهادهای مدنی بهتنهایی پیروزی دموکراسی را تضمین نمیکند، اما نبود آن ها احتمال تمرکز خشونتآمیز قدرت را افزایش می دهد. تفاوت جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی

برای فهم فرایند گذار، باید میان جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی تفاوت گذاشت. جنبش سیاسی معمولاً به دنبال تأثیرگذاری مستقیم بر قدرت حکومتی است. ممکن است هدف آن اصلاح قانون، تغییر دولت، تصرف قدرت یا سرنگونی نظام سیاسی باشد. احزاب، ائتلاف های سیاسی، سازمانهای انقلابی و گروه های مخالف حکومت،

صورت های

مختلف

جنبش سیاسی

اند.

جنبش اجتماعی الزاماً با هدف تصرف قدرت آغاز نمی شود. این جنبش از دل مطالبات گسترده جامعه به وجود می آید: حقوق زنان، آزادیهای مدنی، عدالت اجتماعی، حقوق کارگران، محیط زیست، رفع تبعیض،

آزادی بیان، حق تشکل یا اعتراض به فساد. قدرت جنبش اجتماعی در گسترده‌گی و ریشه‌داشتن آن در زندگی روزمره مردم است. چنین جنبشی فقط برای تغییر یک رئیس جمهور یا دولت شکل نمی‌گیرد، روابط اجتماعی، ارزشها، انتظارات و شیوه زندگی مردم را نیز تغییر می‌دهد.

یک جنبش سیاسی ممکن است قدرت را به دست آورد، بدون آنکه

ج

ا

م

ع

ه

ر

ا

ب

ا

خ

و

د

ه

م

ر

ا

ه

ک

ر

د

ه
ب
ا
ش
د
.
د
ر
ا
ی
ن
ح
ا
ل
ت
،
ن
ی
ر
و
ی
پ
ی
ر
و
ز

پ

س

ا

ز

ک

س

ب

ق

د

ر

ت

ب

ا

ج

ا

م

ع

ه

ا

ی

ر

و

ب

ه

ر

و

13

نه ارزش های آن را پذیرفته و نه در ساختن نظم تازه مشارکت داشته است. چنین حکومتی برای حفظ خود ناچار می شود بیش از پیش به زور، تبلیغات و کنترل اداری تکیه کند. در مقابل، جنبش اجتماعی می تواند میلیونها نفر را درگیر کند، اما اگر نتواند مطالبات خود را به سازمان، قانون و نهاد سیاسی تبدیل کند، ممکن است پس از مدتی فرسوده شود. اعتراض گسترده بدون سازمان سیاسی می تواند حکومت را تضعیف کند، اما لزوماً نمیتواند نظم تازه ای بسازد. پس رابطه این دو را باید چنین صورتبندی کرد: قدرت سیاسی بدون پشتوانه اجتماعی ناپایدار است و جنبش اجتماعی بدون ترجمه سیاسی و نهادی ممکن است ناتمام بماند.

گذار موفق نه صرفاً نتیجه پیروزی یک حزب سیاسی است و نه فقط حاصل حضور مردم در خیابان. گذار زمانی امکان تثبیت پیدا می کند که انرژی اجتماعی بتواند به سازمان سیاسی، قواعد حقوقی و نهادهای پایدار تبدیل شود.

فقر، بحران و انقلاب

یکی دیگر از برداشت های ساده‌انگارانه که برخی چپ سنتی نیز بدان برداشت این است که هرچه مردم فقیرتر شوند، احتمال انقلاب بیشتر می شود. تجربه تاریخی این رابطه مستقیم را تأیید نمیکند. زیرا اگر

فقر به تنهایی انقلاب می ساخت، فقیرترین کشورهای جهان باید انقلابی ترین کشورها میبودند. اما در بسیاری از جوامع بسیار فقیر، مردم نه تنها

توانایی سازماندهی سیاسی ندارند، بلکه تمام انرژی خود را صرف بقا می کنند. فقر شدید می تواند جامعه را پراکنده و ضعیف کند. افراد برای تأمین نیازهای ابتدایی خود وابستهتر می شوند، امکان اعتصاب طولانی یا فعالیت سیاسی مستمر کاهش مییابد و مهاجرت جای سازماندهی جمعی را میگیرد. بحران اقتصادی زمانی به تغییر سیاسی کمک میکند که چند عامل دیگر نیز حضور داشته باشند

،وجود شبکه های اجتماعی و سازمانی

،کاهش مشروعیت حکومت

، شکاف در میان نخبگان

،کاهش انسجام نیروهای مسلح

، وجود روایتی مشترک از بدیل سیاسی

14

و. توان تبدیل ناراضایتی فردی به کنش جمعی

بنابراین، مردم به سبب فقیرشدن خودکار انقلابی نمیشوند. آنچه اهمیت دارد، نه فقط شدت رنج، بلکه امکان فهم مشترک رنج، سازماندهی آن و تبدیلش به قدرت اجتماعی است. در فصلهای بعدی خواهیم دید که چرا بحران اقتصادی در برخی کشورهای آمریکای اللتین به عقب نشینی ارتش و انتخابات منجر شد، اما در بخش هایی از خاورمیانه بحران مشابه یا حتی شدیدتر، به جنگ داخلی، سرکوب گسترده یا فروپاشی دولت انجامید. پاسخ این تفاوت را نمی توان فقط در میزان فقر جست و جو کرد. باید ساختار دولت، منابع مالی حکومت، موقعیت نیروهای مسلح، میزان انسجام نخبگان و ظرفیت

سازمانیابی جامعه را در کنار یکدیگر بررسی کرد

گذار از حکومت نظامی در آمریکای اللتین یک واقعه ناگهانی و یکدست نبود. در بعضی کشورها، ارتش پس از شکست نظامی و از دست دادن اعتبارش ناچار به عقب نشینی شد. در برخی دیگر، حکومت نظامی خود روندی کنترلشده برای آزادسازی سیاسی آغاز کرد تا شکل و سرعت خروجش از قدرت را تعیین کند. در شیلی نیز مخالفان توانستند از سازوکاری

که خود حکومت در قانون اساسی قرار داده بود استفاده کنند و

دیکتاتور

را در

همپرسی

شکست

دهند.

با وجود این تفاوت ها، یک ویژگی مشترک در بسیاری از این کشورها دیده میشود: ارتش زمانی عقب نشست که دیگر نمی توانست با هزینه ای قابل تحمل مانند گذشته حکومت کند

بحران اقتصادی، اعتراض اجتماعی، فرسایش مشروعیت، اختلاف درون هیئت حاکمه و افزایش هزینههای سرکوب، موازنه قدرت را تغییر دادند. در عین حال، وجود احزاب، اتحادیهها، کلیساها، انجمنهای حقوق بشری و دستگاه اداری نسبتاً منسجم، این امکان

را فراهم کرد که عقب نشینی نظامیان لزوماً به فروپاشی کامل دولت منجر نشود. بنابراین، پرسش اصلی این فصل آن نیست که چرا نظامیان ناگهان دموکرات شدند. پرسش این است که چرا در مقطعی معین، ادامه حکومت مستقیم را به سود خود ندیدند

- ارتش به عنوان حکومت و ارتش به عنوان نهاد

برای فهم تجربه آمریکای اللتین باید میان دو موقعیت ارتش تفاوت گذاشت. در وضعیت نخست، ارتش یکی از نهادهای دولت است و از حکومت غیرنظامی فرمان میبرد. در وضعیت دوم، ارتش خود به حکومت تبدیل میشود: رئیس جمهور، وزیر، استاندار و مدیر

را مستقیماً

سرکوب می

کند.

هنگامی که ارتش مستقیماً حکومت میکند، دیگر نمی تواند مسئولیت شکستها را به سیاست مداران غیرنظامی واگذار کند. تورم، بیکاری، فساد، شکست نظامی و کاهش رفاه عمومی، همگی به حساب فرماندهانی نوشته می شوند که قدرت را در اختیار دارند. در مراحل نخست حکومت نظامی ممکن است بخشی از جامعه، ارتش را نیرویی منظم و نجاتبخش تصور کند، نیرویی که قرار است کشور را از آشوب، فساد یا خطر انقلاب حفظ کند. اما با گذشت زمان، ارتش نیز گرفتار همان مشکلاتی می شود که وعده داده بود حل کند. هرچه حکومت نظامی طولانی تر شود، فاصله میان تصویر ارتش به عنوان «ناجی ملت» و واقعیت آن به عنوان یک حکومت روزمره بیشتر آشکار می شود. عقب نشینی ارتش در چنین شرایطی لزوماً به معنای شکست کامل آن نیست. گاهی فرماندهان ترجیح می دهند قدرت اجرایی را واگذار کنند، اما امتیازهای اقتصادی، مصونیت قضایی، نفوذ امنیتی و استقلال سازمانی خود را حفظ کنند. به این ترتیب، از هزینه حکومت کردن رها میشوند، بی آنکه تمام قدرت خود را از دست بدهند.

برزیل، عقب نشینی کنترل شده

حکومت نظامی برزیل در سال 1۹۶4 با کودتا آغاز شد و بیش از دو دهه ادامه یافت. اما پایان آن به شکل سقوط ناگهانی یا شکست ارتش در میدان جنگ نبود. از میانه دهه 1۹70 بخشی از فرماندهان : روندی را آغاز کردند که به «گشایش سیاسی» معروف شد فرایندی تدریجی، محدود و از بالا هدایتشده برای کاهش کنترل مستقیم

نظامیان. هدف اولیه ارتش واگذاری فوری قدرت نبود. فرماندهان می خواستند با مدیریت سرعت اصلاحات، از انفجار اجتماعی جلوگیری کنند، مخالفان رادیکال را مهار کنند و شرایط خروج خود را تعیین نمایند. روند آزادسازی از دوره ریاست جمهوری ژنرال ارنستو گایزل آغاز شد و در دوره ژنرال ژواو فیگوئردو ادامه یافت. در سال 1985، پس از بیستویک سال حکومت

17

نظامی، ریاست قوه مجریه دوباره به یک دولت غیرنظامی رسید، هرچند انتخاب رئیس جمهور هنوز مستقیم نبود و از طریق هیئت انتخاباتی انجام شد. اما این انتقال صرفاً تصمیم یکطرفه فرماندهان نبود. فشار جامعه از پایین نیز به تدریج افزایش یافته بود. اتحادیه‌های کارگری تازه، گروه‌های کلیسایی، فعالان حقوق بشر، جنبش زنان، سازمانهای سیاهپوستان و مخالفان قانونی حکومت، فضای اجتماعی را تغییر دادند. در سالهای 1983 و 1984 جنبش «انتخابات مستقیم، همین حال» میلیون ها نفر را برای مطالبه انتخاب مستقیم رئیس‌جمهور بسیج کرد. هرچند این جنبش در همان مقطع نتوانست اصلاح قانون اساسی موردنظرش را به تصویب برساند، نشان داد که حکومت نظامی دیگر از توان مشروعیت بخشی گذشته برخوردار نیست. گذار برزیل را میتوان حاصل برخورد دو حرکت دانست: گشایش کنترل‌شده از بال و فشار اجتماعی از پایین

فرماندهان میخواستند عقب نشینی را مدیریت کنند و جامعه میخواست این عقب نشینی را سریعتر و عمیق تر سازد. نتیجه، نه پیروزی کامل یکی از طرفین، بلکه انتقالی تدریجی بود که در آن بخش هایی از ساختار و امتیازات نظم گذشته باقی ماند. نکته مهم دیگر، وضعیت اقتصادی بود. حکومت نظامی برزیل در دوره ای از رشد سریع

اقتصادی برخوردار شده بود، اما آن رشد پایدار نماند. افزایش بدهی، تورم و نابرابری، اعتبار ادعای کارآمدی نظامیان را کاهش داد. هنگامی که حکومت دیگر نمیتوانست رشد اقتصادی را به عنوان دلیل محدودکردن آزادیها عرضه کند، توجیه حضور مستقیم ارتش در قدرت ضعیفتر شد.

با این حال، برزیل دچار فروپاشی دولت نشد. دستگاه اداری، احزاب سیاسی، کنگره، حکومت های محلی و نهادهای اجتماعی، هرچند محدود و آسیب دیده، به کلی نابود نشده بودند. به همین دلیل، خروج تدریجی نظامیان خأل کاملی ایجاد نکرد. این تفاوت مهمی است: در برزیل حکومت نظامی کنار رفت، اما دولت از میان نرفت.

- آرژانتین، شکست، فروپاشی اعتبار و خروج شتاب زده

مسیر آرژانتین با برزیل متفاوت بود. حکومت نظامی که در سال

1

۹

7

۶

ق

د

ر

ت

ر

ا

ب

ه

د

س
ت
گ
ر
ف
ت
،
س
ر
ک
و
ب
گ
س
ت
ر
د
ه
ا
ی
ر
ا
ب
ا
ع
ن

و

ا

ن

«

ج

ن

گا

کا

ث

ی

فا

»

س

ا

ز

م

ا

ن

د

ا

د

.

ه

ز

ا

ر

18

شکنجه، کشته یا ناپدید شدند. در کنار این سرکوب، حکومت با بحران اقتصادی، تورم، بدهی و کاهش اعتماد عمومی روبه رو شد. با این حال، ضربه نهایی را جنگ جزایر فالکلند یا مالویناس در سال 1۹۸۲ وارد کرد.

حکومت نظامی با اشغال جزایر تالش کرد احساسات ملیگرایانه را بسیج کند و مشروعیت ازدست رفته خود را بازسازی نماید. اما شکست در برابر بریتانیا نتیجه معکوس داشت. ارتشی که ادعا میکرد تنها نیروی قادر به حفظ امنیت و عظمت ملی است، در یک جنگ کوتاه شکست خورد. این شکست نه فقط دولت نظامی، بلکه صالحیت حرفه ای فرماندهان را نیز زیر سؤال برد.

شکست جنگی، بحران اقتصادی و افشای ابعاد سرکوب، اعتبار حکومت را بهشدت فرسوده کرد. در چنین شرایطی، فرماندهان دیگر توان

مدیریت یک انتقال طولانی و کاملاً کنترل‌شده را نداشتند. انتخابات در 30 اکتبر 1983 برگزار شد و راول آفونسین در 10 دسامبر همان سال ریاست‌جمهوری را تحویل گرفت.

در آرژانتین، برخلاف برزیل، عقب نشینی ارتش بیشتر محصول شکست و بی‌اعتباری بود تا برنامه ای موفق برای آزادسازی تدریجی.

بااینحال، این عقب نشینی نیز به معنای نابودی کامل ارتش نبود. حکومت تازه باید با مسئله محاکمه فرماندهان، مقاومت نظامیان و خطر بازگشت آنان به سیاست مقابله میکرد. ارتش هنوز صالح، سازمان و ظرفیت تهدید داشت، اما اعتبار سیاسی الزم برای ادامه حکومت مستقیم را از دست داده بود.

این مورد نشان می‌دهد که قدرت نظامی تنها به تعداد سربازان و میزان تسلیحات وابسته نیست. ارتشی ممکن است از نظر فیزیکی همچنان قدرتمند باشد، اما از نظر سیاسی توان حکومت کردن را از دست بدهد.

در آرژانتین، مادران میدان مایو و دیگر سازمان های حقوق بشری نیز نقشی اساسی در تغییر فضای عمومی داشتند. آنان مسئله ناپدیدشدگان را از تجربه ای خصوصی و خانوادگی به موضوعی عمومی و سیاسی تبدیل کردند. حکومت می‌توانست افراد را ناپدید کند، اما نتوانست پرسش درباره سرنوشت آنان را برای همیشه از جامعه حذف کند.

در اینجا نیز جنبش اجتماعی پیش از انتقال قدرت، بنیانی اخلاقی برای نظم بعدی ایجاد کرد. مطالبه حقیقت و عدالت فقط شعاری علیه

حکومت نبود، به یکی از پایه های مشروعیت حکومت غیرنظامی
جدید تبدیل شد.

- شیلی، شکست دیکتاتور در قواعد خودش

گذار شیلی یکی از پیچیدهترین نمونه هاست، زیرا ارتش نه شکست
خارجی خورده بود و نه دولت از درون فروپاشیده بود. آگوستو پینوشه
همچنان فرمانده ارتش بود، دستگاه امنیتی را در اختیار داشت و از
حمایت بخش مهمی از نخبگان اقتصادی برخوردار بود. بالینحال، قانون
اساسی سال 1۹۸0 حکومت را ملزم کرده بود که درباره ادامه ریاست
پینوشه همه بررسی برگزار کند. حکومت تصور می کرد میتواند با
کنترل رسانه ها، ایجاد ترس و استفاده از امکانات دولتی، نتیجه را به
سود خود رقم بزند.

همپرسی در 5 اکتبر 1۹۸۸ برگزار شد. رأی دهندگان باید میان ادامه
حکومت پینوشه برای هشت سال دیگر و برگزاری انتخابات رقابتی
انتخاب می کردند. کارزار «نه» توانست ائتلاف گستردهای از
نیروهای مخالف را شکل دهد و حدود 5۶ درصد آرا را به دست آورد.
پس از

آن، انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی در دسامبر 1۹۸۹ برگزار

شد و پاتریسیو آیلوین در

مارس 1۹۹0 قدرت را تحویل

بگرفت.

اما این نتیجه صرفاً حاصل صندوق رأی نبود. پیش از همپرسی، سالها
اعتراض، اعتصاب، فعالیت حقوق بشری، فشار بین المللی و سازمان
دهی سیاسی جریان داشت. مخالفان همچنین پذیرفتند که برای شکست
پینوشه باید ائتلاف های خود را موقتاً کنار بگذارند و بر یک هدف
مشترک متمرکز شوند.

در شیلی، صندوق رأی زمانی مؤثر شد که موازنه اجتماعی و سیاسی
پیش تر تغییر کرده بود. یعنی صندوق رأی تعیین کننده نبود بلکه تغییر
موازنه قدرت تعیین کننده شده بود که این قدرت خود را در صندوق
. رأی به نمایش گزارد

همپرسی به مخالفان امکان داد این تغییر را به نتیجه ای رسمی تبدیل

ک

ن

ن

د

.

ا

م

ا

ح

ت

ی

پ

س

ا

ز

ش

ک

س

ت

د

ر

ر
أ
ی
گ
ی
ر
ی
,

خ
ط
ر
م
ق
ا
و
م
ت
ح
ک
و
م
ت
و
ج
و
د

د
ا
ش
ت
.
ب
خ
ش
ی
ا
ز
ا
ه
م
ی
ت
ا
ی
ن
ت
ج
ر
ب
ه

در آن است که پینوشه نتوانست حمایت کامل فرماندهان و نهادهای
حکومتی را برای
نادیده گرفتن نتیجه به دست
آورد.

بنابراین، پیروزی انتخاباتی تنها یک بخش ماجرا بود. بخش دیگر،
محدود شدن توان دیکتاتور
برای لغو نتیجه انتخابات بود.
گذار شیلی نیز کامل و بیقیدوشرط نبود. پینوشه تا سالها فرمانده ارتش
باقی ماند و ساختار قانون اساسی، موقعیت نیروهای مسلح و برخی
محدودیت های نظم گذشته حفظ شدند. این گذار نشان داد که ممکن
است حکومت غیرنظامی تشکیل شود، درحالیکه بخشی از قدرت نظم
پیشین همچنان در درون نظام تازه حضور دارد

- شباهت ها و تفاوت های سه تجربه

برخلاف تصور تقلیل گرایانه اصالح طلبان وطنی گذار در کشورهای
برزیل، آرژانتین و شیلی از
یک مسیر واحد صورت
نگرفت

در برزیل، انتقال قدرت تدریجی و تا حد زیادی کنترل شده بود. در
آرژانتین، شکست جنگی و فروپاشی اعتبار ارتش، خروج را شتاب
بخشید. در شیلی، مخالفان از همهپرسی برای تبدیل فشار اجتماعی به
شکست سیاسی دیکتاتور استفاده کردند. اما در هر سه کشور، چند
عامل مشترک وجود داشت
نخست، حکومت نظامی دیگر نمی توانست ادعا کند تنها نیروی قادر به
اداره کشور است. دوم، جامعه کاملاً بی سازمان نبود. اتحادیهها،
احزاب، کلیساهای، انجمنهای حرفهای، دانشگاهها و گروه های حقوق

بشری، شبکه هایی برای بسیج و انتقال مطالبات فراهم میکردند
سوم، شکاف هایی در درون حکومت و ارتش شکل گرفته بود. همه
فرماندهان درباره ادامه حکومت مستقیم، میزان سرکوب یا خطرات
مقاومت تا آخر، نظر یکسانی نداشتند. چهارم، مخالفان توانستند دست
کم بر سر قواعد اولیه نظم بعدی به نوعی همکاری برسند. آنان لزوماً
درباره همه مسائل توافق نداشتند، اما می دانستند که بدون ائتلاف
گسترده، قادر به تغییر موازنه قدرت نخواهند بود.

21

پنجم، دستگاه دولت بهطور کامل فرو نریخت. ارتش از حکومت مستقیم
عقب نشست، اما وزارتخانه ها، دستگاه اداری، نظام آموزشی، بانک
مرکزی، دادگاه ها و بخش بزرگی از مدیریت عمومی همچنان وجود
داشتند. بنابراین، دولت غیرنظامی جدید مجبور نبود کشور را از نقطه
صفر بازسازی کند.

دریک بررسی اجمالی ایران درحال حاضر فاقد این خصلت های
اساسی است. لذا تصور این گونه
گذار در شرایط فعلی رویا فروشی
است.

آیا کمبود رانت، عقب نشینی را آسان تر کرد؟
یکی از پرسش های مهم این بررسی آن است که آیا محدودیت منابع
مالی حکومت های نظامی آمریکای التین،
!عقب نشینی آنان را آسان تر کرد؟

این حکومتها منابع اقتصادی بزرگی در اختیار داشتند، اما مانند برخی
دولتهای نفتی، به جریان دائمی درآمد حاصل از صادرات منابع
زیرزمینی متکی نبودند. برای تأمین هزینههای خود به فعالیت اقتصادی،
وام خارجی، مالیات و همکاری بخش خصوصی نیاز داشتند. این

وابستگی، حکومت را در برابر بحران اقتصادی آسیبپذیرتر میکرد. دولت رانته نظیر ایران ممکن است برای مدتی طولانی کاهش تولید داخلی، نارضایتی اجتماعی و ناکارآمدی اداری را با درآمد نفت یا گاز جبران کند. می تواند حقوق نیروهای امنیتی را بپردازد، شبکه های وفاداری ایجاد کند، کالاهای اساسی را یارانه دهد و بخشی از جامعه را به منابع دولتی وابسته سازد.

اما حکومتی که منابع نامحدود و مستقلی ندارد، در صورت رکود، تورم یا بحران بدهی، زودتر با محدودیت مالی روبهرو میشود. هنگامی که حکومت نتواند همزمان هزینه دستگاه نظامی، رفاه عمومی و شبکه های حمایتی را بپردازد، شکاف در ائتلاف حاکم افزایش مییابد.

این تفاوت می تواند یکی از عوامل توضیحدهنده گذار در آمریکای

التین باشد، اما

نباید آن را

علت یگانه

دانست.

نبود رانت نفتی به تنهایی دموکراسی نمیسازد، همانطور که وجود نفت نیز هر تغییری را ناممکن نمی کند. ساختار ارتش، انسجام حکومت، ظرفیت جامعه مدنی، موقعیت بینالمللی و وجود یک بدیل سیاسی نیز اهمیت دارند. بالاین حال، میتوان این فرضیه را مطرح کرد

22

هرچه حکومت برای ادامه حیات خود بیشتر به عملکرد اقتصاد داخلی و همکاری جامعه وابسته باشد، بحران اقتصادی سریعتر میتواند به بحران سیاسی تبدیل شود. در مقابل، هرچه حکومت درآمد مستقلتری از جامعه داشته باشد، ممکن است بتواند مدت بیشتری هزینه ناکارآمدی، سرکوب و نارضایتی را بپردازد.

- عقب نشینی نظامیان، نه حذف کامل آنان

گذارهای آمریکای اللین غالباً با نوعی مصالحه آشکار یا پنهان همراه بودند. فرماندهان میخواستند از محاکمه، مصادره داراییها، انحلال ارتش یا حذف کامل از ساختار قدرت جلوگیری کنند. مخالفان نیز نگران بودند که فشار بیش از حد، ارتش را به کودتای تازه یا خشونت گسترده سوق دهد.

در نتیجه، بسیاری از دولتهای غیرنظامی جدید ناچار شدند در سالهای نخست با محدودیتهایی کار کنند. مصونیت نظامیان، قوانین عفو، استقلال بودجه ارتش و نفوذ فرماندهان در سیاست، در برخی کشورها برای مدتی باقی ماند.

از دید اخلاقی میتوان این مصالحهها را ناعادلانه دانست، به ویژه برای قربانیان سرکوب. اما از دید تحلیل گذار، باید دید که نیروهای سیاسی در لحظه انتقال چه تواناییهایی داشتند و با چه خطرهایی روبه رو بودند.

گذار سیاسی معمولاً میان عدالت کامل و ثبات کامل انتخاب نمیکند، زیرا هیچیک از این دو به طور کامل در دسترس نیست. بازیگران ناچارند میان خطر بازگشت دیکتاتوری، احتمال خشونت و مطالبه عدالت توازن ایجاد کنند. لذا طرح شعارهای برپائی چوبه دار که توسط سلطنت طلبان که خودیاری نوعی دیکتاتوری بوده اند عمال نه تنها گذار کم هزینه را غیرممکن که شاید هم تداوم مقاومت نظامیان و وابستگان حکومت را شدت بخشد. بدون شک وظیفه مبارزان واقعی شکاف انداختن در بالائی ها به منظور جلوگیری از اتحاد آنها در مقابل صف مردم است. لذا هرگونه طرح شعار و یا برنامه ای که وحدت عمل حاکمیت را تشدید کند به ضرر مبارزات مردم ایران خواهدبود. البته با گذشت زمان، این توازن ممکن است تغییر کند.

موضوعاتی که در لحظه انتقال قابل طرح نبودند، ممکن است پس از تثبیت حکومت غیرنظامی دوباره به صحنه بازگردند. به همین دلیل، گذار را نباید یک حادثه

23

یکروزه دانست. انتقال ریاستجمهوری ممکن است در یک روز اتفاق بیفتد، اما خارج کردن سیاست از زیر سایه ارتش ممکن است دهها طول بکشد.

- درس آموزی فصل

نظامیان آمریکای التین صرفاً به دلیل گسترش اندیشه دموکراسی عقب ننشستند. آنان زمانی از حکومت مستقیم فاصله گرفتند که ماندن در قدرت، انسجام سازمانی، اعتبار عمومی و منافع بلندمدتشان را تهدید میکرد.

بحران اقتصادی بهتتهایی کافی نبود. اعتراض خیابانی به تنهایی نیز کافی نبود. آنچه گذار را ممکن کرد، همزمانی چند تحول زیر بود: جامعه توان بیشتری برای سازمان یابی پیدا کرد، مشروعیت حکومت نظامی کاهش یافت، درون ساختار قدرت شکاف ایجاد شد، مخالفان توانستند بدیلی نسبتاً قابل اعتماد عرضه کنند و بخشی از نظامیان به این نتیجه رسیدند که خروج کنترلشده از قدرت بهتر از خطر فروپاشی کامل است.

در این کشورها، ارتش شکست خورد یا عقب نشست، اما لزوماً نابود نشد. دولت نیز فرو نریخت و جامعه مجبور نشد تمام دستگاه حکمرانی

را از نو ایجاد کند. همین مسئله ما را به پرسش فصل بعد می‌رساند چرا در بخش بزرگی از خاورمیانه، تضعیف یا سقوط حکومت‌های اقتدارگرا به انتقال منظم قدرت منجر نشد؟ چرا در مصر، لیبی، عراق و سوریه، ارتش‌ها و گروه‌های مسلح نقشی متفاوت از همتایان خود در آمریکای اللین ایفا کردند؟ و چرا در برخی موارد، سقوط حاکم نه آغاز دموکراسی، بلکه آغاز فروپاشی دولت یا بازسازی اقتدارگرایی بود؟

24

فصل سوم: خاورمیانه، خاورمیانه و خاورمیانه

مقایسه آمریکای اللین با خاورمیانه در نگاه نخست وسوسه‌انگیز است. هر دو منطقه دوره‌های طولانی حکومت اقتدارگرا، سرکوب سیاسی، مداخله ارتش در حکومت و بحران‌های اقتصادی را تجربه کرده‌اند. بااین حال، هنگامی که حکومت‌های اقتدارگرا در خاورمیانه با بحران روبه‌رو شدند، نتیجه اغلب با تجربه برزیل، آرژانتین یا شیلی تفاوت داشت.

در آمریکای اللین، نظامیان در بسیاری از موارد از حکومت مستقیم عقب‌نشستند، درحالی‌که خود ارتش، دستگاه اداری و تمامیت دولت باقی‌ماند. اما در خاورمیانه، سقوط یا تضعیف حکومت گاه به جنگ داخلی، مداخله خارجی، گسترش نیروهای شبه نظامی یا بازگشت اقتدارگرایی نظامی منجر شد.

چرا چنین شد؟

پاسخ را نمیتوان فقط در فرهنگ، مذهب یا ویژگیهای روانی مردم جستجو کرد. چنین توضیحهایی بیش از آنکه چیزی را روشن کنند، تفاوت‌های واقعی میان کشورها را میپوشانند. آنچه باید بررسی شود، ساختار واقعی قدرت است

چه کسی اسلحه را در اختیار دارد؟
چه کسی منابع اقتصادی را توزیع میکند؟
ارتش تا چه اندازه یکپارچه است؟
آیا دولت از حکومت جداست یا با شخص حاکم یکی شده است؟
آیا جامعه سازمانهای مستقلی برای اداره دوران انتقال دارد؟
و آیا نیروهای خارجی از حفظ حکومت، سقوط آن یا ادامه

ج
ن
گ
س
و
د
م
ی
ب
ر
ن
د
؟
د
و
ل

ت
،
ح
ک
و
م
ت
و
ر
ژ
ی
م
-

25

برای فهم بحران های خاورمیانه باید میان سه مفهوم تفاوت گذاشت :

دو
لت،
ح
کوم
ت
و
رژ
یم

دولت مجموعه نهادهایی است نظیر وزارتخانه ها، دادگاهها، ارتش،

دستگاه مالیاتی، آموزش عمومی، ثبت احوال، بانک مرکزی و مدیریت محلی که کشور را اداره میکنند. حکومت گروهی است که در یک دوره معین این دستگاه را در اختیار دارد. رژیم، قواعد رسمی و غیررسمی توزیع قدرت است، یعنی مشخص می کند چه کسی حق حکومت دارد، رهبران چگونه انتخاب میشوند، مخالفان تا چه اندازه اجازه فعالیت دارند و نیروهای مسلح چه رابطه ای با سیاست برقرار می کنند.

بررسی برنامه ها و گفتار و انتشارات عموم بخش های اپوزیسیون ایرانی اعم از داخل و بخصوص خارج نشینان عدم درک این تفاوت ها و به ناجار طرح یم شعار برای برخورد با هر سه بخش می باشد که بغایت انجرفی است.

در یک گذار نسبتاً منظم، حکومت و رژیم تغییر میکنند، اما دولت باقی میماند. رئیس جمهور و قانون اساسی ممکن است عوض شوند، ولی دستگاه اداری همچنان حقوق کارمندان را می پردازد، دادگاهها کار میکنند و نیروی نظامی از فرمان مرکزی پیروی میکند.

اما در فروپاشی، مرز میان حکومت و دولت از میان می رود. با سقوط رهبر، وزارتخانه ها، ارتش، پلیس و مدیریت محلی نیز از کار میافتند. در چنین شرایطی، جامعه فقط با مسئله انتخاب حکومت جدید روبه رو نیست، باید خود دولت را از نو بسازد.

یکی از تفاوت های مهم خاورمیانه با بسیاری از گذارهای آمریکای التین همین است. در برخی کشورهای خاورمیانه، رژیم چنان دولت را به شخص رهبر، خانواده حاکم یا دستگاه امنیتی وابسته کرده بود که سقوط مرکز قدرت، کل ساختار کشور را متزلزل کرد.

ارتش ملی یا ارتش رژیم؟

باید تاکید نمود برخالف تحلیل کالسیک های چپ ، تمام ارتش ها شبیه یکدیگر نیستند. برخی ارتش ها خود را نهادی متعلق به کشور میدانند، حتی اگر در سیاست مداخله کنند. برخی دیگر به تدریج به نیروی محافظ شخص حاکم، خانواده او، حزب مسلط یا یک گروه خاص تبدیل میشوند .

ارتشی که هویت و منافع سازمانی مستقلی از رهبر دارد، ممکن است در لحظه بحران تصمیم بگیرد برای حفظ خود، حاکم را کنار بگذارد. اما ارتشی که بقای فرماندهانش کاملاً به بقای رهبر وابسته است، معمولاً سرنوشت خود را با سرنوشت حکومت یکی می بیند. در حالت نخست، ارتش ممکن است بگوید « رئیس جمهور میرود، اما ارتش باقی میماند». در حالت دوم، فرماندهان میدانند که با سقوط حکومت ممکن است موقعیت، ثروت، امنیت یا حتی جان خود را از دست بدهند. بنابراین، انگیزه بیشتری دارند که تا آخرین مرحله مقاومت کنند در بسیاری از حکومت های اقتدارگرای خاورمیانه، رهبران برای جلوگیری از کودتا، عمداً نیروهای مسلح را چندپاره کردند. ارتش رسمی در کنار گارد ریاست جمهوری، نیروهای ویژه، سازمان های اطلاعاتی، پلیس سیاسی، میلیشیا های حزبی و گروه های مسلح وفادار به رهبر و یا مشابه ایران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در جوار ارتش جمهوری اسلامی زیست دوگانه را در کنار یکدیگر دارند این چندپارگی در کوتاهمدت امنیت حاکم را افزایش میداد، زیرا هیچ

نهاد واحدی نمیتوانست به راحتی قدرت را تصرف کند. اما در لحظه بحران، همین ساختار مانع انتقال منظم قدرت میشد. گروه های مسلح متعدد، فرماندهان مختلف و شبکه های اقتصادی رقیب، هرکدام برای حفظ سهم خود وارد میدان می شدند. در چنین وضعیتی، مذاکره فقط میان حکومت و مخالفان نیست. پرسش پیچیده تر میشود: چه کسی اختیار دارد از طرف حکومت مذاکره کند؟ چه کسی میتواند اجرای توافق را تضمین کند؟ آیا ارتش، گارد، دستگاه اطلاعاتی و شبه نظامیان تصمیم

و

ا

ح

د

ی

م

ی

گ

ی

ر

ن

د

؟

و

ا

گ

ر

ی

ک
ی
ا
ز
آ
ن
ه
ا
ت
و
ا
ف
ق
ر
ا
ن
پ
ذ
ی
ر
د
،
چ
ه
ن
ی

ر
و
ی
ی
م
ی
ت
و
ا
ن
د
م
ا
ن
ع
ش
ش
و
د
؟

– مصر، سقوط رئیس جمهور، بقای ارتش

مصر نمونه ای روشن از تفاوت میان سقوط حاکم و تغییر ساختار قدرت است . اعتراض های گسترده سال ۲011 میدان تحریر ، توانستند حسنی مبارک را وادار به کناره گیری کنند. اما ارتش مصر از میان نرفت. شورای عالی نیروهای مسلح اداره کشور را با ترفندی

بظاهر مردمی به دست گرفت و خود را نگهبان نظم و داور نهایی سیاست معرفی و عمال انقلاب

را در نطفه خفه کرد. در ظاهر، انتقالی سیاسی رخ داده بود. انتخابات برگزار شد و یک رئیس جمهور غیرنظامی به قدرت رسید. اما مسئله اصلی حل نشده بود: ارتش تا چه اندازه حاضر بود تابع قدرت انتخابی شود؟

ارتش مصر تنها یک نیروی دفاعی نبود. منافع سازمانی، اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای داشت و خود را نهادی فراتر از رقابتهای حزبی میدانست. از دید فرماندهان، رئیس جمهور میتواند تغییر کند، اما موقعیت ارتش نباید موضوع تصمیمگیری معمول سیاسی قرار می‌گرفت.

در نتیجه، انقلاب توانست رأس حکومت را تغییر دهد، اما نتوانست ارتش را در چارچوب نهادهای پاسخگو قرار دهد. هنگامی که بحران سیاسی میان دولت محمد مرسی، مخالفان و دستگاههای حکومتی شدت گرفت، ارتش بار دیگر مستقیماً وارد صحنه شد و در سال ۲۰۱۳ قدرت را قبضه کرد. البته این ارتش برخلاف سپاه پاسداران ایران، در دوران سپاه سرکوب عمال هیچگاه در خیابانها خود را نشان داده بود و نیروهای پلیس شهری و دستگاه

سرکوب امنیتی به عنوان جلودار سرکوب مردم بود. تجربه مصر نشان داد که جنبش اجتماعی میتواند حاکم را کنار بزند، اما اگر نتواند درباره جایگاه نیروهای مسلح نظم تازه‌ای ایجاد کند، ارتش ممکن است از داور موقت به حاکم دائمی تبدیل شود. در مصر دولت فرو نریخت، اما رژیم اقتدارگرا با سازمان دهی تازه‌ای بازسازی شد. بنابراین، نتیجه مصر نه فروپاشی بود و نه گذار دموکراتیک کامل،

ل
ک
ه
ن
و
ع
ی
ب
ا
ز
ت
و
ل
ی
د
ا
ق
ت
د
ا
ر
گ
ر
ا
ی
ی

- لیبی، سقوط حکومت و فروپاشی مرکز قدرت

درفرایند اعتراضات و جنبش مردمی، لیبی مسیر کاملاً متفاوتی را طی کرد. حکومت سرهنگ معمر قذافی طی چند دهه اجازه نداده بود نهادهای مستقل و باثبات دولتی شکل بگیرند. ارتش عمداً ضعیف و چندپاره نگه داشته شده بود و قدرت واقعی در شبکه های امنیتی، خانوادگی، قبیله ای و گروه های مسلح وفادار به حکومت توزیع می شد. در چنین ساختاری، دولت از رژیم جدا نبود. بسیاری از نهادها نه بر اساس قواعد اداری پایدار، بلکه بر اساس وفاداری شخصی به رهبر عمل می کردند. با شروع انقلابات بهار عربی در لیبی در سال ۲۰۱۱ اعتراضها به شورش مسلحانه تبدیل شدند و مداخله نظامی خارجی نیز موازنه را علیه حکومت تغییر داد. قذافی سقوط کرد، اما نیروی واحدی وجود نداشت که بتواند انحصار خشونت را در سراسر کشور به دست بگیرد.

گروههای مختلفی که در جنگ علیه حکومت شرکت کرده بودند، پس

از پیروزی سالحهای خود را زمین نگذاشتند. هر گروه بخشی از شهر، منطقه، مرز یا منبع اقتصادی را در اختیار داشت. دولت مرکزی نیز توان کافی برای خلع سالح و ادغام آنان نداشت. در اینجا یک تناقض مهم ظاهر شد: همان نیروهای مسلحی که برای سقوط حکومت ضروری بودند، پس از سقوط آن به یکی از موانع اصلی دولتی سازی تبدیل شدند. این نتیجه اجتنابناپذیر نبود، اما نبود ارتش یکپارچه، ضعف نهادهای مدنی، مداخله خارجی و رقابت بازیگران منطقه ای، امکان توافق بر سر نظم تازه را کاهش داد. تجربه و درس آموزی از اعراضات مردم لیبی نشان میدهد که سرنگونی موفق یک حکومت ممکن است با شکست در ساختن دولت همراه شود.

مسئله فقط این نبود که چه کسی جای قذافی را بگیرد. مسئله این بود که چه کسی حق حمل سالح دارد، چه کسی درآمد نفت را کنترل می کند و کدام نهاد می تواند تصمیمی را در سراسر کشور اجرا کند.

29

-عراق، تغییر رژیم از بیرون و انحلال دستگاه قدرت

عراق نمونه ای دیگر است، زیرا تغییر حکومت در سال ۲۰۰۳

عمدتاً از

طریق حمله

خارجی

صورت

بگرفت.

حکومت صدام حسین سریع سقوط کرد، اما پس از آن بخش های

بزرگی از دستگاه نظامی و اداری منحل شدند. ارتش فروپاشید، حزب بعث از ساختار دولت کنار گذاشته شد و شمار زیادی از کارکنان و نیروهای مسلح بدون جایگاه روشن باقی ماندند. در نتیجه، سقوط حکومت با ایجاد خال قدرت همراه شد.

اشغال خارجی توانست حکومت پیشین را برچیند، اما نتوانست به سرعت نظم سیاسی مشروع و مورد قبول گروه‌های مختلف ایجاد کند. رقابت قومی و مذهبی، شورشی‌های مسلحانه، گسترش سازمان‌های جهادی و نفوذ قدرتهای منطقه‌ای، ساخت دولت تازه را دشوار

کردند. در عراق، مسئله فقط سرنگونی یک دیکتاتور نبود. نظم سیاسی پیشین چنان درهم شکسته شد که رقابت بر سر ساختار دولت جدید به منازعه‌ای مسلحانه تبدیل شد. منابع نفتی نیز به جای آنکه خودکار به ثبات منجر شوند، رقابت بر سر کنترل دولت مرکزی را شدیدتر کردند. زیرا به دست گرفتن دولت به معنای دسترسی به درآمد عظیم نفت، قراردادهای استخدام‌های عمومی و شبکه‌های حمایتی بود. در یک دولت رانتی، قدرت سیاسی فقط ابزار قانون‌گذاری نیست، دروازه اصلی دسترسی به ثروت ملی است. به همین دلیل، شکست در انتخابات یا حذف از حکومت ممکن است برای گروه‌های سیاسی به معنای از دست دادن بخش بزرگی از منابع اقتصادی باشد. وقتی رقابت سیاسی به مبارزه بر سر بقا و دسترسی به رانت تبدیل شود، پذیرش شکست دشوارتر میشود.

عراق بعد از ۲۰۰۳ دارای انتخابات و نهادهای رسمی شد، اما وجود میلیشیاها، نفوذ خارجی و تقسیم منابع بر اساس شبکه‌های حزبی و فرقه‌ای، مانع شکل‌گیری کامل یک دولت بی‌طرف و مقتدر شد. عمل بی‌دولتی در شکل جنددولتی برعراق حاکم شد. این تجربه نشان می‌دهد که انتخابات بدون انحصار قانونی خشونت و بدون دستگاه اداری پاسخگو، به تنهایی گذار دموکراتیک را تضمین نمیکند.

سوریه، هنگامی که حکومت و جنگ به هم گره میخورند - در سوریه، اعتراض های سال ۲۰۱۱ ابتدا با مطالبات سیاسی و اجتماعی آغاز شدند. اما سرکوب شدید، نظامی شدن اعتراض ها، ورود گروه های مسلح و مداخله قدرتهای خارجی، بحران را به جنگی چندالیه تبدیل کرد.

ساختار نیروهای مسلح سوریه بهگونه ای بود که بخشهای حساس آن با بقای حکومت پیوند عمیقی داشتند. فرماندهان و نیروهای اصلی امنیتی نمی توانستند به آسانی فرض کنند که پس از سقوط حکومت، موقعیت و امنیت آنان حفظ خواهد شد. در نتیجه، برخلاف

حالتی که ارتش حاکم را کنار میگذارد تا خود را نجات دهد، بخش اصلی دستگاه نظامی و امنیتی سوریه بقای خود را در بقای حکومت دید.

از سوی دیگر، مخالفان نیز یک نیروی واحد با فرماندهی مشترک، برنامه سیاسی مشترک و کنترل سراسری نبودند. گروه های محلی، جریانهای سیاسی، سازمان های جهادی و نیروهای مورد حمایت دولتهای خارجی، اهداف و منافع متفاوتی داشتند. در چنین شرایطی، مذاکره با یک مسئله اساسی روبه رو بود: هیچ یک از طرفها به تنهایی قادر نبود تمام نیروهای همپیمان خود را کنترل کند. حتی اگر بخشی از حکومت و بخشی از مخالفان به توافق می رسیدند، تضمینی وجود نداشت که سایر گروه های مسلح آن را بپذیرند.

مداخله قدرتهای خارجی نیز جنگ را طولانی تر کرد. هر بازیگر داخلی می توانست امیدوار باشد که با حمایت خارجی موازنه را به سود خود تغییر دهد. بنابراین، انگیزه سازش کاهش یافت.

سوریه نمونه ای است از اینکه چگونه یک بحران سیاسی می تواند از

مرحله گذار خارج شود و به جنگ بر سر موجودیت حکومت، دولت و مرزهای قدرت تبدیل شود. در چنین وضعیتی، دیگر فقط این پرسش مطرح نیست که چه کسی حکومت کند. پرسش این است که آیا اصلاً یک مرکز سیاسی واحد برای اداره کشور باقی خواهد ماند یا نه.

31

- تونس، استثنا و محدودیت های آن

تونس در نخستین سالهای پس از سقوط زین العابدین بنعلی متفاوت به نظر می رسید. رفتار بن علی رئیس جمهور که خود با انقلابیه قدرت رسیده بود برخلاف حسنی مبارک و همتهای عراقی، سوریه ای و لیبی بود. او وقتی عمق نافرمانی مردم و حمایت بخش هائی از ارتش را در تظاهرات های خیابانی مشاهده کرد به سادگی قدرت را رها و بخارج

گریخت. باید تاکید نمود که ارتش تونس نسبت به ارتش مصر نقش اقتصادی و سیاسی محدودتری داشت و خود را مالک اصلی حکومت نمی دانست. اتحادیه عمومی کار تونس، سازمانهای حرفهای، احزاب و نهادهای مدنی نیز توان سازماندهی و میانجیگری داشتند

هنگامی که بحران سیاسی شدت گرفت، جامعه فقط میان حکومت و خیابان تقسیم نشده بود. نهادهایی وجود داشتند که میتوانند میان نیروهای رقیب گفتگو ایجاد کنند و ائتلاف را به فرایندی سیاسی تبدیل نمایند.

این ساختار امکان داد که قانون اساسی جدید تدوین و انتخابات رقابتی برگزار شود. برای مدتی، تونس مهمترین نمونه گذار مذاکراتی در

جهان عرب به شمار میرفت. اما این تجربه نیز نشان داد که گذار دموکراتیک با برگزاری یک انتخابات کامل نمیشود. ضعف اقتصادی، نارضایتی عمومی، شکنندگی احزاب و تمرکز دوباره قدرت اجرایی، دستاوردهای مرحله نخست را تضعیف کردند. تجربه تونس ثابت کرد که وجود جامعه مدنی و ارتش کمداخله میتواند آغاز گذار را آسانتر کند، اما تثبیت دموکراسی به کارآمدی دولت، توسعه اقتصادی، اعتماد عمومی و تداوم قواعد سیاسی نیز نیاز دارد. بنابراین، حتی موفق ترین نمونه اولیه خاورمیانه نیز از خطر بازگشت تمرکز قدرت مصون نبود.

- نقش دولت رانتي

یکی از تفاوت های مهم میان برخی کشورهای خاورمیانه و آمریکای

ا
ل
ت
ی
ن
,
م
ی
ز
ا
ن
د
س
ت
ر

س

ی

ح

ک

و

م

ت

ب

ه

د

ر

آ

م

د

ه

ا

ی

ر

ا

ن

ت

ی

ا

س

ت

.

دولت رانتي بخش بزرگی از درآمد خود را نه از مالیات شهروندان، بلکه از فروش منابعی مانند نفت و گاز یا دریافت کمکهای خارجی به دست می آورد. این استقلال مالی، رابطه دولت و جامعه را تغییر می دهد. زیرا

دولتی که برای تأمین بودجه به مالیات نیاز دارد، ناچار است با تولیدکنندگان، بازرگانان، کارگران و طبقه متوسط نوعی رابطه پایدار ایجاد کند. شهروندی که مالیات می پردازد، با قدرت بیشتری میسرند پولش چگونه مصرف می شود اما دولت رانتي میتواند بخشی از درآمد را به صورت حقوق، یارانه، قرارداد، امتیاز یا کمک مستقیم توزیع کند. در چنین نظامی، حکومت کمتر خود را بدهکار جامعه میداند و بیشتر جامعه را دریافتکننده منابع دولت میبیند.

رانت همچنین امکان تأمین مالی دستگاه امنیتی گستردهتری را فراهم میکند. حکومت میتواند چند نیروی نظامی و اطلاعاتی ایجاد کند، حقوق و مزایای بالتری به نیروهای وفادار بدهد و شبکههای اقتصادی وابسته به خود بسازد. این منابع میتوانند بحران سیاسی را به تعویق بیندازند، اما لزوماً آن را حل نمی کنند. دولت ممکن است با پول نارضایتی را موقتاً کنترل کند، بدون آنکه علتهای ساختاری آن را از میان ببرد.

در عین حال، رانت فقط ابزار حکومت برای سرکوب نیست. موضوع رقابت مخالفان نیز هست. هر گروهی که دولت را تصرف کند، به منابع عظیمی دسترسی پیدا میکند. به این ترتیب، سیاست به رقابتی با حاصل جمع صفر تبدیل می شود: پیروز نه تنها حکومت می کند، بلکه منابع را نیز توزیع می کند، بازنده ممکن است از قدرت و ثروت

همزمان محروم شود.

از اینرو، می توان فرض کرد که در دولتهای رانته، توافق بر سر تقسیم قدرت دشوارتر است، مگر آنکه قواعد قابل اعتمادی برای تقسیم درآمد و تضمین حقوق بازندگان وجود داشته باشد.

قدرت یا قوه چهارم، نیروهای مسلح در کنار قوای رسمی - در نظریه کالسیک تفکیک قوا، از قوه مقننه، مجریه و قضائیه سخن گفته میشود. اما در بسیاری از نظامهای اقتدارگرا، یک قدرت دیگر به نام قدرت نظامی و امنیتی نیز وجود دارد که ممکن است در قانون اساسی قوه مستقلی نامیده نشود، اما در عمل بر همه قوا سایه

33

ببندازد. در این گونه حکومت ها پارلمان میتواند قانون تصویب کند، دادگاه میتواند رأی بدهد و دولت میتواند برنامه اقتصادی ارائه کند، اما اگر نیروهای مسلح خود را تابع این نهادها ندانند، قدرت رسمی آنان محدود خواهد بود. در جهان سرمایه داری و اقتصاد بهم پیوسته قدرت نظامی فقط از اسلحه ناشی نمی شود. ممکن است نیروهای مسلح شرکت های اقتصادی، بانکها، بنادر، رسانه ها، بنیادها، شبکه های قاچاق یا قراردادهای بزرگ دولتی را نیز کنترل کنند. در چنین وضعیتی، ارتش یا نیروی شبهنظامی صرفاً از حکومت دفاع نمی کند، خود یکی از ذینفعان اصلی نظم موجود است. هرچه منافع اقتصادی نیروهای مسلح گستردهتر باشد، خروج آنان از سیاست دشوارتر می شود. فرماندهان فقط نگران از دست دادن مقام نظامی نیستند، ممکن است با از دست دادن قدرت سیاسی، امپراتوری اقتصادی و مصونیت حقوقی خود را نیز در خطر ببینند. این وضعیت با ارتشی که پس از انتقال قدرت میتواند به پادگان بازگردد و بودجه و منزلت سازمانی خود را حفظ کند، تفاوت

دارد. بنابراین، یکی از پرسش‌های اساسی هر گذار این است: نیروهای مسلح در صورت عقب‌نشینی چه چیزی را از دست می‌دهند؟ اگر پاسخ فقط «قدرت اجرایی» باشد، امکان سازش بیشتر است. اما اگر پاسخ شامل ثروت، امنیت، مصونیت، هویت ایدئولوژیک و بقای سازمانی باشد، مقاومت شدیدتر خواهد بود.

- مداخله خارجی و توانی شدن بحران

خاورمیانه منطقه‌ای است که بحران داخلی آن به سرعت به رقابت منطقه‌ای و بین‌المللی تبدیل می‌شود. قدرت‌های خارجی ممکن است از حکومت، مخالفان، ارتش، شبه‌نظامیان یا گروه‌های قومی و مذهبی حمایت کنند. کمک مالی، سلاح، آموزش، اطلاعات و پوشش دیپلماتیک، توان ادامه منازعه را افزایش می‌دهد.

در یک بحران کاملاً داخلی، طرف‌ها پس از مدتی با محدودیت منابع روبه‌رو می‌شوند و شاید ناچار به مذاکره شوند. اما حمایت خارجی می‌تواند این محدودیت را کاهش دهد. هر طرف امیدوار می‌ماند که با کمک متحدانش پیروز شود.

34

مداخله خارجی همچنین استقلال تصمیم‌گیری نیروهای داخلی را کاهش می‌دهد. ممکن است یک گروه آماده مصالحه باشد، اما حامی خارجی آن ادامه فشار را ترجیح دهد. یا حکومت به دلیل تضمین حمایت بیرونی، نیازی به عقب‌نشینی احساس نکند. به این ترتیب، موازنه قدرت فقط درون مرزهای کشور تعیین نمی‌شود.

این وضعیت یکی از تفاوت‌های مهم میان برخی گذارهای آمریکای اللتین و بحران‌های خاورمیانه است. در آمریکای اللتین نیز قدرتهای خارجی دخالت داشتند، اما در بسیاری از گذارهای نهایی، رقابت مسلحانه چند دولت خارجی در خاک یک کشور به اندازه سوریه،

عراق یا لیبی گسترده نبود

-چرا فقر به تنهایی انقلاب نمی سازد؟

تجربه خاورمیانه نیز نشان میدهد که فقر به تنهایی نه حکومت را سرنگون میکند و نه گذار دموکراتیک می سازد. جامعه بسیار فقیر ممکن است توان سازمان یابی پایدار نداشته باشد. مردمی که تمام وقت، و انرژی خود را صرف تأمین غذا، مسکن و امنیت میکنند لزوماً قادر نیستند اعتصاب طوالتی، حزب سیاسی یا شبکه مدنی گسترده ایجاد کنند. فقر حتی می تواند وابستگی به حکومت، گروه های مسلح یا شبکه های خیریه را افزایش دهد. هر نیرویی که غذا، حقوق، سوخت یا امنیت فراهم کند، میتواند وفاداری بخرد. آنچه بحران اقتصادی را سیاسی می کند، فقط شدت فقر نیست. مردم باید بتوانند رنج فردی خود را به مسئله های عمومی تبدیل کنند. برای این کار، سازمان، ارتباط، اعتماد، رهبری و تصور روشنی از بدیل الزم است. همچنین باید شکافی در ساختار قدرت به وجود آید. اگر دستگاه سرکوب منسجم باشد، منابع مالی کافی داشته باشد و هیچ بخشی از نخبگان جدا نشود، حتی نارضایتی بسیار گسترده ممکن است به تغییر حکومت منجر نشود. بنابراین، بحران اقتصادی را باید عامل فشار دانست، نه علت کامل گذار.

یا میزان
نارضایتی
تعیین
نمیشود.

در مصر، حاکم سقوط کرد، اما ارتش بهعنوان مرکز اصلی قدرت باقی ماند. در لیبی، حکومت سقوط کرد، اما دولت و انحصار خشونت نیز فروپاشیدند. در عراق، رژیم از طریق مداخله خارجی برچیده شد، اما انحلال دستگاه نظامی و اداری خال قدرت بزرگی ایجاد کرد. در سوریه، پیوند بقای حکومت با بقای دستگاه نظامی و امنیتی، همراه با چندپارگی مخالفان و مداخله خارجی، بحران سیاسی را به جنگی طولانی تبدیل کرد.

در تونس، وجود جامعه مدنی سازمانیافته و ارتشی با نقش سیاسی محدودتر، امکان مصالحه و ساخت نهادهای انتخابی را افزایش داد، هرچند تثبیت دموکراسی همچنان شکننده باقی ماند. از مقایسه این موارد می توان چند فرضیه استخراج کرد: هرچه دولت بیشتر با شخص حاکم یکی شده باشد، سقوط حکومت بیشتر خطر فروپاشی دولت را در پی دارد.

هرچه نیروهای مسلح منافع اقتصادی و سیاسی مستقلتری داشته باشند، مهار آنان پس از انتقال قدرت دشوارتر است.

هرچه تعداد مراکز مسلح بیشتر باشد، تضمین و اجرای توافق سیاسی سخت تر می شود. هرچه حکومت از درآمدهای رانتی بیشتری برخوردار باشد، توان آن برای خرید وفاداری و تأمین مالی سرکوب

افزایش می یابد

و هرچه مداخله خارجی گسترده‌تر باشد، احتمال آنکه بحران داخلی به

جنگ نیابتی

تبدیل شود

بیشتر خواهد بود

بنابراین، دلیل تکرارنشدن الگوی آمریکای التین را نباید در نآآمدگی

ذاتی مردم خاورمیانه برای دموکراسی جست و جو کرد. تفاوت اصلی

در آرایش نیروهای قدرت، ساختار دولت، منابع مالی حکومت و

موقعیت نیروهای مسلح قرار دارد

36

:این نتیجه ما را به مسئله اصلی فصل بعد می رساند

ایران در این مقایسه کجا قرار می گیرد؟ آیا ایران نمونه ای دیگر از

یک دولت رانتی و اقتدارگرای خاورمیانه است، یا بهدلیل وجود

ساختار دوگانه نیروهای مسلح، شبکه های اقتصادی - نظامی و ترکیب

نهادهای انتخابی و انتصابی، باید آن را موردی ویژه دانست؟

بحث گذار سیاسی در ایران بدون بررسی ساختار نیروهای مسلح ناقص خواهد بود. در بسیاری از کشورها، مسئله اصلی آن است که

ارتش چگونه از سیاست کنار گذاشته شود و زیر فرمان دولت غیرنظامی قرار گیرد. در ایران، مسئله پیچیده‌تر است، زیرا کشور فقط با

یک سازمان نظامی روبه‌رو نیست بلکه دو سازمان نظامی اصلی یعنی ارتش جمهوری اسلامی ایران و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی وجود دارند. این دو نیرو از نظر تاریخ شکل‌گیری، مأموریت، ساختار فرماندهی، پایگاه اجتماعی و رابطه با سیاست یکسان نیستند. ارتش، با وجود تغییرهای گسترده پس از انقلاب، ریشه در دولت پیش از جمهوری اسلامی دارد و وظیفه رسمی آن بیشتر دفاع از مرزها و تمامیت ارضی کشور تعریف شده است. سپاه پس از انقلاب و برای حفاظت از نظم تازه تأسیس شد. از همان آغاز، وظیفه آن فقط دفاع نظامی از کشور نبود، حفاظت از انقلاب و ساختار سیاسی برآمده از آن نیز بخشی از هویت سازمانیاش شد و با تجربه انباشته دوران جنگ با عراق عمال ترکیبی از یک ارتش کالسیک و نوعی میلشای انقلابی شده است. همین تفاوت، مسئله نیروهای مسلح ایران را از الگوی کالسیک روابط نظامی و غیرنظامی پیچیده‌تر میکند.

- ارتش و سپاه، دو سازمان، دو تاریخ

ارتش ایران پیش از انقلاب 1357 یکی از ستون‌های اصلی دولت پهلوی بود. پس از انقلاب، بخشی از فرماندهان آن بازداشت، اعدام، اخراج یا بازنشسته شدند. اعتماد رهبران جدید به ارتش محدود بود، زیرا احتمال کودتا یا مقاومت سازمانیافته را جدی میدانستند. با اینحال، ارتش به طور کامل منحل نشد.

آغاز جنگ ایران و عراق نشان داد که کشور همچنان به ظرفیت حرفه

،
ن
ی
ر
و
ی
ا
ن
س
ا
ن
ی
،
ت
ج
ه
ی
ز
ا
ت
و
ت
ج
ر
ب
ه

آ
ن
ن
ی
ا
ز
د
ا
ر
د
.
د
ر
ه
م
ی
ن
د
و
ر
ا
ن
د
ر
ک
ن

۱
ر
۱
ر
ت
ش
،
س
پ
۱
ه
پ
۱
س
د
۱
ر
۱
ن
ب
ه
ع
ن
و
۱
ن

نیروی انقلابی رشد کرد. سپاه در ابتدا ساختاری منسجم و کالسیک مانند ارتش نداشت. شبکه های محلی، گروه های انقلابی و نیروهای داوطلب در شکل گیری آن نقش داشتند. اما جنگ، این سازمان را به نیرویی بزرگ، مجهز و دارای فرماندهی گسترده تبدیل کرد. در طول زمان، سپاه فقط یک نیروی نظامی باقی نماند. به سازمانی امنیتی، سیاسی، اقتصادی و منطقه ای تبدیل شد. از این رو، تفاوت ارتش و سپاه فقط تفاوت میان دو نیروی نظامی نیست.

تفاوت میان دو منطق سازمانی یعنی منطق دفاع از کشور و منطق

دفاع از

نظام

سیاسی و

انقلاب

است.

- دفاع از کشور یا حفاظت از نظام؟

در دولت دموکراتیک، نیروی مسلح از کشور، شهروندان و نظم قانون اساسی دفاع میکند. حکومت ها تغییر میکنند، اما ارتش نباید با هر انتخابات هویت و وفاداری خود را تغییر دهد. سرباز و فرمانده به حزب، رهبر یا ایدئولوژی خاصی وفادار نیستند. وفاداری آنان به قانون و ساختار عمومی کشور است. اما وقتی مأموریت یک سازمان نظامی «حفاظت از انقلاب» تعریف میشود، پرسش دشواری شکل میگیرد

چه کسی تعیین میکند انقلاب چیست و چه نیروی دشمن آن به شمار میرود؟ اگر مخالفت سیاسی، اعتراض اجتماعی یا تالش برای تغییر قانون اساسی تهدید علیه انقلاب تلقی شود، نیروی نظامی می

،تواند وارد حوزه سیاست داخلی شود. در این حالت سازمان مسلح فقط از مرزها دفاع نمیکند، درباره مشروعیت نیروهای سیاسی نیز داوری مینماید. این جایگاه با رقابت دموکراتیک سازگار نیست.

در نظام انتخابی، هیچ سازمان مسلحی نباید تعیین کند کدام حزب، نامزد یا برنامه سیاسی با ارزش های اصلی کشور سازگار است. این داوری باید بر عهده شهروندان، انتخابات و دادگاههای مستقل باشد.

39

سپاه به عنوان نیروی سیاسی -نظامی

سپاه در ساختار رسمی یک سازمان نظامی است، اما نفوذ آن فقط از سلاح ناشی نمی شود. از همان سالهای جنگ مشخص شده بود فرماندهان سپاه خود را فراتر از نظامی گری دانسته و عاقلمند به کنترل سیاست کشور هستند. از همان دوران و بویژه با پایان جنگ، فرماندهان و نهادهای وابسته به سپاه در حوزههای گوناگون نظیر سیاست داخلی، امنیت، اطلاعات، رسانه، اقتصاد، فناوری، ساختوساز، انرژی و سیاست منطقه ای حضور داشته اند. این گسترش، سپاه را به سازمانی چندالیه تبدیل کرده است.

سپاه از یک سو نیروی نظامی رسمی دولت است و از سوی دیگر، شبکه ای از منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دارد. بنابراین، اصالح آن را نمیتوان فقط با تغییر فرماندهان یا انتقال چند یگان انجام داد. وقتی سازمان نظامی در اقتصاد، رسانه و اداره نفوذ دارد، خروج آن از سیاست نیازمند اصالح همزمان چند حوزه است.

بدون شک در شرایط معمول و یا برقراری یک حکومت مردمی

فعالیت حزبی کلیه نیروهای مسلح و سپاه باید پایان یابد و بنگاههای اقتصادی باید از فرماندهی نظامی جدا شوند. همچنین نهادهای اطلاعاتی باید زیر قانون و نظارت قرار گرفته و مأموریت دفاعی باید از حفاظت از یک ایدئولوژی یا جریان سیاسی تفکیک شود.

- بسیج و شبکه اجتماعی قدرت

بسیج را نمی توان فقط نیروی ذخیره نظامی دانست. این سازمان شبیه میلشاهای روسی و نمونه عراقی - سوریه ای دوران صدام و اسد ، در مدارس، دانشگاه ها، ادارات، محله ها و نهادهای حرفهای حضور یافته است. بخش هایی از آن فعالیتهای امدادی، فرهنگی یا اجتماعی دارند، اما در دورههای مختلف، واحدهای بسیج در کنترل اعتراض، نظارت سیاسی و بسیج انتخاباتی نیز نقش ایفا کردهاند. اهمیت بسیج در گستردهگی شبکه محلی آن است زیرا ارتش کالسیک

م

ع

م

و

ا

ل

د

ر

پ

ا

د

گ

ا

ن

ه

ا

و

و

ا

ح

د

ه

ا

ی

م

ش

خ

ص

س

ا

ز

م

ا

ن

م

ی

ی

ا

ب

د
،
و
ل
ی
ب
س
ی
ج
م
ی
ت
و
ا
ن
د
د
ر
و
ن
ج
ا
م
ع
ه
،

محل کار حضور داشته باشد. این حضور، مرز میان جامعه مدنی،

حزب، دولت و

نیروی مسلح را

مبهم میکند.

در یک نظم دموکراتیک، فعالیت داوطلبانه اجتماعی می تواند ادامه یابد، اما نباید زیر فرمان یک سازمان نظامی یا سیاسی باقی بماند. بخش های امدادی و اجتماعی را می توان به سازمانهای غیرنظامی منتقل و ساختارهای مسلح، امنیتی و نظارتی نیز باید منحل یا در نهادهای رسمی و پاسخگو ادغام و هیچ نیروی محلی نباید حق داشته

باشد به دلیل عقیده، پوشش، فعالیت سیاسی یا سبک زندگی بر شهروندان نظارت کند

- نیروی قدس و سیاست منطقه ای

یکی دیگر از ویژگی های سپاه، داشتن ظرفیت عملیاتی فرامرزی است. نیروی قدس و شبکه های مرتبط با آن در کشورهای منطقه نقش داشته اند

این نقش فقط نظامی نیست، با سیاست خارجی، ائتلاف های منطقه‌ای، گروه‌های مسلح و رقابت‌های ژئوپولیتیک پیوند دارد. در یک نظام دموکراتیک، سیاست خارجی و امنیتی باید توسط دولت قانونی و در چارچوب بودجه و نظارت عمومی تعیین شوند. اساساً نیروی نظامی نباید سیاست خارجی مستقلی داشته باشد و فرمانده نمیتواند درباره حمایت از گروه خارجی،

عملیات منطقه‌ای یا تعهد نظامی تصمیم بگیرد، مگر در چارچوب سیاست مصوب دولت. ممکن است بخشی از اطلاعات و عملیات بهدلیل امنیتی محرمانه باشد، اما محرمانگی نباید به استقلال سیاسی تبدیل شود

پارلمان یا کمیته‌های تخصصی و دارای صلاحیت امنیتی باید بتواند بودجه، مأموریت و نتیجه این فعالیت‌ها را بررسی کند

- ارتش، حرفه ایتر اما کاملاً بیمسئله نیست

در مقایسه با سپاه، ارتش معمولاً حضور سیاسی و اقتصادی کمتری

ش

ت

ه

ا

س

ت

.

ا

ی

ن

ت

ف

ا

و

ت

م

ه

م

ا

س

ت

،

ا

م

ا

ن

ب

ا

ی

د

ب

ه

ت

ص

و

ی

ر

ی

ک

ا

م

ا

ل

ب

ی

م

س

ئ

ل

ه

ا

ز

ا
ر
ت
ش
م
ن
ج
ر
ش
و
د
.
ا
ر
ت
ش
ن
ی
ز
ب
خ
ش
ی
ا
ز

ساختار جمهوری اسلامی بوده و فرماندهان آن زیر سلسله مراتب سیاسی

موجو

د

عمل

کردها

ند.

همچنین هر سازمان نظامی ممکن است در شرایط بحران به این نتیجه برسد که سیاست مداران توان اداره کشور را ندارند و نظامیان باید مداخله کنند. حرفه‌ایبودن فقط به معنای آموزش و انضباط نیست لذا ارتش حرفه ای باید اصل کنترل غیرنظامی را بپذیرد. باید بداند حتی اگر دولت ناکارآمد یا نامحبوب باشد، تغییر حکومت وظیفه نیروهای مسلح نیست و دولت از طریق انتخابات، پارلمان و قانون تغییر می کند، نه بیانیه فرماندهان) بیانیه موسوم به صدفرمانده سپاه در دوره ریاست جمهوری محمدخاتمی را بیاد آورید). پس گذار ایران نباید بر این تصور بنا شود که ارتش خودبه خود داور بی طرف و نجات‌دهنده خواهد بود.

ارتش می تواند با خودداری از سرکوب، حفظ مرزها و پذیرش فرمان قانونی نقشی مثبت ایفا کند، اما نباید خود صاحبان قدرت را تعیین نماید.

- احتمال بی طرفی ارتش

در لحظه بحران، رفتار ارتش ممکن است نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد. اگر ارتش وارد درگیری گسترده داخلی شود، هزینه انسانی

انتقال بسیار بال خواهد رفت. اگر از سرکوب سیاسی خودداری کند و از نظم قانونی و خدمات حیاتی حفاظت نماید، امکان انتقال کمخسونس‌تر افزایش می‌یابد. اما برای تشویق چنین رفتاری، پیام نیروهای سیاسی باید روشن باشد.

نباید ارتش به صورت جمعی دشمن یا مجرم معرفی شود. به عا‌لوه نیروهای عادی و فرماندهانی که مرتکب جرم نشده‌اند باید بدانند جایگاهی در ساختار دفاعی آینده خواهند داشت. در عین حال، نباید وعده مصونیت کامل برای جرائم داده شود. تفاوت میان حفظ نهاد و پاسخگویی فردی باید از آغاز روشن باشد. اگر همه اعضای ارتش و نیروهای امنیتی احساس کنند تغییر سیاسی به معنای نابودی شغلی، اجتماعی یا جسمی آنان است، انگیزه مقاومت افزایش می‌یابد. اگر بدانند فقط افراد مسئول جرائم مشخص بررسی خواهند شد، امکان بی‌طرفی یا همکاری بیشتر میشود.

42

آیا سپاه یکپارچه است؟

سپاه نیز مجموعه‌ای کاملاً یکدست نیست. میان فرماندهان عالی، مدیران اقتصادی، نیروهای حرفه‌ای، اعضای وظیفه، کارکنان فنی و نیروهای محلی سربازان یا افسران وظیفه تفاوت وجود داشته و انگیزه‌ها و میزان مسئولیت آنان نیز یکسان نیست. برخی ممکن است از ساختار سیاسی و اقتصادی موجود منافع گسترده‌ای داشته باشند. برخی دیگر ممکن است فقط شغل نظامی یا فنی داشته باشند. گروهی ممکن است به ایدئولوژی رسمی وفادار باشند و گروهی بیشتر از فروپاشی، جنگ داخلی یا انتقام بترسند. تحلیل سپاه به عنوان یک موجود کاملاً واحد، سیاست‌گذاری را دشوار می‌کند. گذار موفق باید امکان شکاف میان مدافعان سرسخت اقتدارگرایی و نیروهایی را که حاضر به پذیرش

ساختار حرفه‌ای و قانونی اند فراهم کند.
باید جبهه انقالب با اعالم انحلال فوری وادغام سپاه در ارتش پس از
پاکسازی و تاکید بر عدم اجرای مجازات جمعی بتواند شکاف بین
فرماندهان و بدنه سپاه و ارتش را شدت بخشد تا جناح انقالب بتواند
از این شکاف بنفع گذارر کم هزینه تر استفاده نماید. مسئله انحلال سپاه

-

شعار انحلال سپاه برای بسیاری از قربانیان سرکوب قابلفهم است. سپاه
و نهادهای وابسته به آن در سیاست داخلی، امنیت و اقتصاد نقشی
گسترده داشتهاند. اما انحلال یک سازمان بزرگ نظامی فقط با فرمان
سیاسی انجام نمی شود. این سازمان دارای نیروی انسانی، صالح،
پادگان، اطلاعات، شرکت و شبکه منطقه ای است. اگر بدون برنامه
منحل شود، چند خطر به وجود می آید

،پراکنده شدن صالح

،شکل گیری گروههای مستقل

،خرابکاری

،بیکاری گسترده نیروها

و. فروپاشی بخشی از ظرفیت دفاعی کشور

43

از سوی دیگر، حفظ سپاه به شکل موجود نیز با دولت دموکراتیک
سازگار نیست. راه واقعبینانه تر میتواند تغییر مرحله ای بشکل انجالب
و ادغام یعنی قرارگرفتن همه نیروهای مسلح زیر فرماندهی قانونی
واحد، پایان مأموریت حفاظت از ایدئولوژی و نظام خاص، جدایی
فعالیت اقتصادی و رسانه ای، انحلال نهادهای امنیت داخلی حزبی،
بررسی پرونده

فردی فرماندهان و ادغام ظرفیت های دفاعی ضروری در ساختار ملی

است. در پاسخ به کسانی نظیر سطنت طلبان که پیشنهاد تغییر نام برخی یگان ها یا سازمان ها را می نمایند باید گفت مسئله اصلی جب هه انقالب تغییر نام نیست زیرا اگر همان فرماندهی، منافع و مأموریت سیاسی با نامی تازه ادامه یابد، اصالح واقعی رخ نداده است

یک ارتش یا چند نیروی تخصصی؟

وحدت فرماندهی به معنای آن نیست که کشور فقط یک سازمان بدون شاخه های تخصصی داشته باشد. نیروی زمینی، دریایی، هوایی، پدافند، مرزبانی و واحدهای تخصصی می توانند ساختارهای متفاوتی داشته باشند. اما همه باید در چارچوب وزارت دفاع، دولت غیرنظامی و قانون اساسی عمل کنند

نباید نیرویی وجود داشته باشد که مستقیماً به یک رهبر سیاسی یا ایدئولوژیک پاسخ دهد و خود را حافظ نظام در برابر جامعه بداند. فرماندهی دوگانه در زمان بحران خطرناک است. ممکن است هر نیرو از مرجع متفاوتی دستور بگیرد و کشور به سوی درگیری مسلحانه درونحکومتی حرکت کند

فرمانده کل قوا

در جمهوری اسلامی، فرماندهی کل نیروهای مسلح در اختیار رهبر قرار دارد. این ساختار، قدرت نظامی را از دولت انتخابی جدا میکند. رئیسجمهور و مجلس میتوانند مسئول سیاست عمومی شناخته شوند، اما کنترل کامل نظامی در اختیار نهادی دیگر باشد. این دوگانگی پاسخ گویی را مخدوش میکند. در یک نظام دموکراتیک باید روشن باشد چه مقام غیرنظامی و بر اساس چه قانونی فرماندهی عالی را اعمال می کند. ممکن است

رئیس جمهور، دولت یا شورای دفاع نقش داشته باشند، ولی هیچ یک نباید اختیار شخصی و نامحدود داشته باشند. اعالم جنگ، عملیات بزرگ، انتصاب فرماندهان عالی و بودجه دفاعی باید زیر مشارکت و نظارت نهادهای مختلف قرار گیرند. فرماندهی واحد با تمرکز شخصی یکسان نیست

وزارت دفاع

وزارت دفاع باید نهادی غیرنظامی و سیاست گذار باشد، نه پوششی اداری برای تصمیم فرماندهان. وزیر دفاع میتواند سابقه نظامی داشته باشد، ولی هنگام تصدی مقام باید به عنوان عضو دولت غیرنظامی عمل کند. وزارتخانه باید درباره بودجه، خرید، برنامه ریزی و سیاست دفاعی اختیار واقعی داشته باشد. فرماندهان عملیات را اجرا میکنند، ولی سیاست را تعیین نمی نمایند. بدون وزارت دفاع توانمند، کنترل غیرنظامی فقط در قانون باقی میماند

مجلس و بودجه نظامی

بودجه نظامی نباید کاملاً محرمانه باشد. طبیعی است که برخی جزئیات مربوط به تجهیزات و عملیات منتشر نشوند، اما حجم کلی هزینه، قراردادهای عمده و ساختار مالی باید زیر نظارت باشند. در ایران، فعالیتهای اقتصادی وابسته به نهادهای نظامی، مرز میان بودجه عمومی و منابع مستقل را مبهم کردهاند. این استقلال مالی عمل به استقلال سیاسی نظامیان از دولت تبدیل شده است. سازمانی که منابع، شرکت و درآمد خود را دارد کمتر به دولت و مجلس وابسته خواهد بود. پس اصلاح نیروهای مسلح بدون اصلاح اقتصاد آنها ممکن نیست

سپاه و اقتصاد

حضور اقتصادی سپاه فقط منبع درآمد نیست. شبکه ای از نفوذ،

ا
س
ت
خ
د
ا
م
،
ق
ر
ا
ر
د
ا
د
و
ا
ر
ت
با
ط
س
پا

س

ی

ا

ی

ج

ا

د

م

ی

ک

ن

د

.

ق

ر

ا

ر

گ

اه

خ

ا

ت

م

و

ش

ر

ک
ت
ه
ا
ی
و
ا
ب
س
ت
ه
م
ی
ت
و
ا
ن
ن
د
د
ر
پ
ر
و
ث
ه

45

انرژی، ارتباطات، ساختوساز و تجارت نقش بسی تأثیرگذار دارند. این موقعیت به سپاه امکان میدهد از تصمیم اقتصادی اثر بپذیرد و بر آن اثر بگذارد. در گذار، دو خطر متقابل وجود دارد

خطر نخست، حفظ این امپراتوری اقتصادی است که نفوذ نظامی را ادامه میدهد. خطر دوم، مصادره و فروش شتابزده داراییهاست که می تواند آن ها را به نزدیکان حکومت تازه منتقل کند

راه مناسبتر، مدیریت امانی و حسابرسی است و مالکیت، بدهی، قرارداد و کارکنان باید ثبت شوند و سپس نهاد منتخب درباره ادغام در دولت، خصوصیسازی شفاف یا انحلال تصمیم بگیرد. اما بدون شک فعالیت اقتصادی نباید زیر فرماندهی نظامی باقی بماند

تحریم و اقتصاد نظامی

تحریمهای خارجی در گسترش نقش اقتصادی شبکههای امنیتی و نظامی نیز اثر داشته اند. وقتی تجارت، انتقال پول و واردات عادی دشوار می شود، سازمان هایی که دسترسی امنیتی، مرزی و غیرشفاف دارند موقعیت قویتری پیدا میکنند. اقتصاد غیررسمی و دورزدن تحریم میتواند

منابع بزرگی را از نظارت عمومی خارج کند. این وضعیت رابطهای، متقابل میسازد: تحریم، شبکه نظامی - اقتصادی را تقویت میکند و شبکه تقویت شده ممکن است از ادامه تنش و محرمانگی سود ببرد. لذا رفع تحریم به تنهایی این ساختار را از میان نمی برد زیرا منابع آزادشده نیز ممکن است دوباره در همان شبکه ها توزیع شوند. گذار اقتصادی باید همزمان بر عادیسازی روابط خارجی، شفافیت تجاری و انتقال تمام درآمدها به خزانه تمرکز کند

سپاه و سیاست داخلی

سازمان نظامی نباید در انتخابات از نامزد یا جریان خاصی حمایت کند و نباید امکانات، اطلاعات یا نیروی انسانی خود را برای جهتهی به رأی به کار گیرد. همچنین فرماندهان در حال خدمت نباید درباره رقابت های سیاسی موضع حزبی بگیرند. اگرچه حق فردی

46

رأیدادن برای کارکنان محفوظ است، اما سازمان نظامی حق انتخاب سیاسی جمعی ندارد. در ساختار آینده، ورود فرماندهان به سیاست باید نیازمند استعفا و دوره های فاصله از خدمت باشد. این فاصله برای جلوگیری از استفاده از شبکه فرماندهی و اطلاعات ضروری است.

سپاه و دستگاه اطلاعاتی

وجود نهادهای اطلاعاتی موازی، مسئولیت را مبهم میسازد. اگر هر سازمان بتواند پرونده، شنود و شبکه بازداشت خود را داشته باشد و رقابت میان آنان نیز ممکن است به پرونده سازی و استفاده سیاسی از،اطالعات منجر شود. بر همین اساس در دولت دموکراتیک مأموریت های اطلاعات داخلی و خارجی باید روشن باشند و شنود و ورود

به حریم خصوصی نیازمند مجوز قضایی و هیچ سازمان نظامی نباید
اختیار مستقل بازداشت و بازجویی سیاسی داشته باشد
اطالعات باید برای جلوگیری از جرم و تهدید واقعی استفاده شود، نه
نظارت
بر عقیده
و رقابت
حزبی.

اصالح یا پاک سازی؟

اصالح نیروهای مسلح بدون بررسی گذشته ممکن نیست. افرادی که در
شکنجه، کشتار، فساد بزرگ یا عملیات غیرقانونی نقش داشته اند باید
پاسخ گو باشند. اما مجازات سازمانی و جمعی، عدالت را تضعیف می
کند. بنابراین ما اعتقاد داریم عضویت در سپاه، بسیج، ارتش یا نیروی
انتظامی به خودیخود جرم نیست. اما باید میان چند سطح و رده های
زیر تفاوت گذاشت

طراحان و صادرکنندگان فرمان، فرماندهان اجراکننده، مأموران دارای
اختیار، کارکنان
فنی و اداری و
سربازان وظیفه

دربرسی سوابق میزان اختیار، آگاهی، اجبار و رفتار هر فرد اهمیت

ی
ن
ت
ف
ک
ی
ک
ه
م
ا
ز
ن
ظ
ر
ا
خ
ا
ل
ق
ی
ا
ل
ز
م
ا
س

ت
و
ه
م
ب
ر
ا
ی
ح
ف
ظ
ظ
ر
ف
ی
ت
د
و
ل
ت
.

آشکارا

غیرقانونی

نباید اجرا

شود

مأمور بودم» نمی تواند هر رفتار را توجیه کند. اما این اصل فقط با»
موعظه عملی نمیشود. سرباز و افسر باید مسیر امنی برای درخواست
دستور کتبی، گزارش تخلف یا مراجعه به مرجع مستقل داشته باشند.
اگر کسی بداند امتناع از تیراندازی غیرقانونی به معنای اعدام یا
نابودی خانواده‌اش است، انتظار مقاومت فردی بسیار دشوار خواهد بود.
ساختار باید هزینه رفتار قانونی را کاهش دهد

سربازان وظیفه -بخش مهمی از نیروی انسانی ارتش و سپاه را
سربازان وظیفه تشکیل میدهند. آنان معمولاً انتخاب آزادانه‌ای برای
عضویت سازمانی نداشته اند. نباید بهدلیل خدمت اجباری مجرم یا
وابسته سیاسی شناخته شوند. لذا در دوره گذار، امنیت، ترخیص و
حقوق آنان باید روشن باشد. ما تاکید داریم که نباید از سربازان وظیفه
برای کنترل اعتراض، فعالیت انتخاباتی یا حفاظت از منافع حزبی
استفاده شود

خدمت وظیفه نیز می تواند در ساختار آینده بازنگری شود، اما تصمیم
درباره شکل آن باید توسط
نهادهای منتخب انجام گیرد

امنیت فرماندهان و امکان همکاری

فرماندهای که می داند در صورت همکاری با انتقال، بدون محاکمه
قانونی کشته یا تحقیر خواهد شد،
انگیزه‌ای برای کنارگذاشتن مقاومت ندارد
گذار بهر شکل ممکن است به تضمین‌هایی درباره امنیت شخصی،

دادرسی منصفانه و عدم مجازات خانوادگی نیاز داشته باشد. این تضمینها با مصونیت از جرائم سنگین تفاوت دارند. میتوان تضمین کرد فرد خودسرانه مجازات نمی شود، اما نمی توان از پیش گفت هیچ پروندهای بررسی نخواهد شد. ایجاد مسیر خروج امن برای کسانی که حاضر به پذیرش نظم قانونی اند می تواند میزان خشونت را کاهش دهد.

48

خطر معامله پنهان

در سوی دیگر، مذاکره با فرماندهان ممکن است به توافقی پنهان منجر شود که نفوذ آنان را برای همیشه حفظ کند. برای مثال، نیروهای نظامی در برابر عدم مداخله مستقیم، بودجه مستقل، شرکتهای اقتصادی یا حق وتوی امنیتی دریافت کنند.

چنین معاملهای شاید انتقال کوتاهمدت را آسان کند، اما دموکراسی را از آغاز محدود خواهد ساخت. تضمین خروج باید شخصی و محدود باشد، نه سازمانی و دائمی. هیچ نیروی مسلحی نباید بهدلیل نقش خود در انتقال، سهمی ثابت در حکومت آینده داشته باشد.

دولت موقت و فرماندهی

یکی از حساس ترین تصمیمها در نخستین ساعات گذار، تعیین فرماندهی قانونی است. اگر مقام پیشین کنار رفته یا ساختار رهبری فروپاشیده باشد، نباید چند رهبر سیاسی همزمان خود را فرمانده کل قوا اعالم کنند. چارچوب موقت باید مرجعی محدود و غیرحزبی ایجاد کند. ممکن است رئیس دولت موقت با نظارت شورایی متکثر و در چارچوب تصمیمهای مکتوب نقش داشته باشد. انتصاب و برکناری فرماندهان عالی باید به تأیید بیش از یک نهاد نیاز داشته باشد. این

ساختار باید تا تشکیل نظام دائمی زمان دار باشد

شورای رهبری یا شورای دفاع موقت

شورایی محدود میتواند در دوره انتقال برای هماهنگی امنیت، مرز و نیروهای مسلح تشکیل شود. ترکیب آن می تواند شامل مقامهای غیرنظامی، فرماندهان حرفهای و مسئولان قانونی باشد. اما فرماندهان نباید در شورا اکثریت داشته باشند. جلسات، تصمیمها و بودجه باید ثبت شوند، هرچند بخشی از اطلاعات محرمانه بماند. این شورا نباید به قدرتی فوق دولت و مجلس تبدیل شود و مأموریت آن مدیریت امنیت انتقال است، نه تعیین سیاست آینده کشور

49

خلع صالح گروههای غیردولتی

در کنار سپاه و بسیج، ممکن است گروههای مخالف، محلی یا قومی نیز در دوره بحران مسلح شوند. اصل منع نیروی مسلح حزبی باید درباره همه یکسان اجرا شود. نمی توان فقط صالح نیروی شکستخورده را جمع کرد و صالح متحدان حکومت تازه را حفظ نمود. در بعد از گذار و پیروزی، خلع صالح باید متوازن و همراه با تضمین امنیت باشد. گروه سیاسی میتواند به حزب تبدیل شود، ولی شاخه مسلح باید پایان یابد

ادغام نیروها

ادغام ممکن است بخشی از راهحل باشد، اما نباید فقط با ترکیب چند فرماندهی انجام شود. اگر گروههای مختلف با همان وفاداریهای پیشین وارد ارتش شوند، نیرو به ائتلافی از جناحهای مسلح تبدیل خواهد شد.

، ادغام نیازمند آموزش مشترک، سوگند به قانون

فرماندهی واحد، استاندارد استخدام ، و پایان سازمان سیاسی پیشین است. افراد وارد ارتش ملی می شوند، نه اینکه سازمان خود را درون آن حفظ کنند. در خلع صالح، ادغام و بازگشت به جامعه همه اعضای نیروهای مسلح و شبهنظامی قرار نیست در ارتش آینده باقی بمانند. برنامه بازگشت به جامعه باید شامل آموزش، حمایت موقت شغلی و خدمات روانی باشد.

افرادی که سالها در جنگ، سرکوب یا زندگی نظامی بوده‌اند، با یک فرمان به شهروند عادی تبدیل نمیشوند.

بی توجهی به معیشت و هویت آنان میتواند زمینه جرم، خشونت یا سازمانیابی دوباره را ایجاد کند. اما حمایت نباید به امتیاز دائمی تبدیل شود. هدف، بازگشت برابر به جامعه است.

نیروهای مرزی و امنیت کشور

گذار نباید تمام تمرکز نظامی را بر پایتخت و سیاست داخلی قرار دهد. مرزها، قاچاق، تروریسم و احتمال مداخله خارجی همچنان وجود دارند و خال فرماندهی می تواند بازیگران منطقه‌ای را به اقدام تشویق کند لذا ارتش و نیروهای مرزی باید مأموریت دفاعی خود را

ادامه دهند زیرا تغییر سیاسی نباید کشور را از نظر خارجی بی دفاع سازد. همین ضرورت یکی از دالیل اصلی پرهیز از انحلال شتابزده نیروهای مسلح در غیاب یک نیروی است که بتواند از مرزهای کشور حفاظت نماید زیرا جغرافیای ایران در شرایط بحرانی ممکن است

بیگانگان را به تصرف بخش هائی از کشور تحریک نماید

کنترل سلاح های سنگین

پایگاههای موشکی، هواپیماها، سامانههای پدافند، انبارهای مهمات و تجهیزات حساس باید فوراً زیر فرماندهی واحد قرار گیرند و دسترسی ها باید محدود و ثبت شوند. هیچ فرمانده محلی نباید بتواند تجهیزات سنگین را برای چانه زنی سیاسی یا دفاع از سازمان خود به کار گیرد. حفاظت از این مراکز یکی از اولویت های نخستین ساعات انتقال است. برنامه موشکی - کشور ممکن است برای دفاع مشروع به توان موشکی نیاز داشته باشد. اما تصمیم درباره اندازه، مأموریت و بودجه آن باید بخشی از سیاست دفاعی دولت باشد، نه قلمرو مستقل یک سازمان. برنامه نظامی نباید برای حفظ نفوذ نهادی یا مشروعیت

ایدئولوژیک استفاده شود. بحث درباره کنترل تسلیحات یا توافقه‌ای منطقه‌ای نیز باید در دولت و پارلمان انجام گیرد. هیچ فرمانده‌ای نباید خود درباره تعهدهای راهبردی کشور تصمیم بگیرد.

برنامه هسته ای و نیروهای مسلح

مسئله هسته‌ای با امنیت، انرژی، سیاست خارجی و اقتصاد پیوند دارد. در ساختار دموکراتیک، تصمیم نهایی درباره سیاست هسته ای باید در اختیار دولت قانونی و زیر نظارت نهادهای منتخب باشد. نهاد نظامی میتواند ارزیابی فنی و امنیتی ارائه دهد، اما نباید صاحب سیاست باشد. شفافیت کامل در این حوزه ممکن نیست، ولی محرمانگی نیز نباید مانع پاسخگویی گردد.

امنیت داخلی و پلیس

اصالح نیروهای مسلح بدون اصالح پلیس و نیروی انتظامی ناقص است . وظیفه پلیس مدیریت اعتراض سیاسی یا اجرای ایدئولوژی نیست بلکه باید از جان، مالکیت و نظم قانونی حفاظت نموده و استفاده از زور باید متناسب و قابل بررسی باشد مضافاً واحدهای ضدشورش نیازمند آموزش و نظارت ویژه‌اند. پلیس نباید زیر فرمان سپاه، حزب یا سازمان اطلاعاتی عمل کند و شکایت از مأمور باید توسط نهادهای مستقل بررسی شود.

وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه

وجود دو مرکز بزرگ اطلاعاتی با روابط سیاسی متفاوت، پاسخگویی را دشوار می‌سازد. در گذار باید وظایف روشن شوند و پرونده‌ها حفاظت گردند. اگرچه انحلال فوری همه ظرفیتهای اطلاعاتی می‌تواند امنیت کشور را آسیب بزند اما ادامه فعالیت بدون اصالح نیز خطر سرکوب و خرابکاری را باقی می‌گذارد. در قدم اول کنترل این نهادها و راهبرد آن توسط شورای رهبری و در قدم بعدی شنود سیاسی، بازداشت مستقل و پرونده‌سازی باید فوراً متوقف شوند و کارکنان واحدهای امنیتی - اطلاعاتی بر اساس نقش و سابقه بررسی

شوند. در بلندمدت، اطلاعات داخلی و خارجی باید زیر قانون، مجوز

قضایی و

نظارت

پارلمانی قرار

گیرند.

حفاظت از آرشیوهای امنیتی

آرشیوهای امنیتی برای عدالت، حقیقت و امنیت اهمیت دارند زیرا ممکن است شامل اطلاعات قربانیان، خبرچینان، عملیات خارجی و تهدیدهای واقعی باشند. ازطرف دیگر انتشار عمومی و فوری تمام اسناد میتواند جان افراد و امنیت کشور را به خطر اندازد اما

پنهانکردن کامل نیز اجازه میدهد جرم و فساد فراموش شوند. براین اساس باید نهادی مستقل و حرفهای اسناد را تحویل بگیرد، طبقه بندی کند و مسیر دسترسی قضایی و تاریخی را تعیین نماید. هیچ حزب یا گروهی نباید این آرشیو را برای باج گیری و حذف سیاسی تصرف کند.

52

نقش مجلس مؤسسان

ساختار نهایی نیروهای مسلح باید در چارچوب قانون اساسی و قوانین مصوب نهاد منتخب تعیین شود. مجلس مؤسسان باید اصولی مانند اینها را روشن کند:

،کنترل غیرنظامی

،ممنوعیت فعالیت حزبی نیروهای مسلح

،وحدت فرماندهی

،نظارت بر بودجه

،شرایط وضعیت اضطراری

. و مسئولیت در برابر فرمان غیرقانونی

اما قانون اساسی نباید وارد جزئیات عملیاتی و سازمانی بیش از حد شود. ساختار باید قابلاصالح باشد، درحالی که اصول کنترل و

بی طرفی ثبات بیشتری داشته باشند

دولت موقت و تصمیم های دائمی

دولت موقت نباید به تنهایی درباره شکل نهایی ارتش، سطح بودجه یا سیاست منطقه ای تصمیم برگشتناپذیر بگیرد. اما نمی تواند همه چیز را نیز تا انتخابات رها کند. دولت موقت باید فرماندهی را تثبیت، خشونت را متوقف و فعالیت حزبی و اقتصادی نظامیان را محدود کند و تصمیمهای دائمیتر باید به پارلمان و دولت منتخب واگذار شوند. تفکیک میان اقدام فوری و طراحی نهایی ضروری است

عدالت انتقالی و نیروهای مسلح

بررسی نقش نیروهای نظامی و امنیتی احتمالاً یکی از حساسترین

بخشهای

عدالت

انتقالی خواهد

بود.

پروندهها ممکن است شامل سرکوب اعتراض، شکنجه، ناپدیدسازی،

ف

س

ا

د

،

ع

م

ل

ی

ا
ت
خ
ا
ر
ج
ی
و
ف
ر
م
ا
ن
ه
ا
ی
غ
ی
ر
ق
ا
ن
و
ن
ی
ب

۱
ش
ن
د
.
ت
م
ر
ک
ز
ب
ا
ی
د
ا
ب
ت
د
ا
ب
ر
ط
ر
ا
ح
ا

ن
،
ف
ر
م
ا
ن
د
ه
ا
ن
و
ج
ر
ا
ئ
م
س
ن
گ
ی
ن
ب
ا
ش
د

و دادگاهها باید توان فنی، استقلال و حفاظت الزم داشته باشند. فراموش نکنیم محاکمه هزاران فرد بدون اولویت و ظرفیت، نظام قضایی را فلج خواهد کرد.

کمپسیون حقیقت نیز می تواند الگوهای سازمانی و زنجیره فرماندهی را روشن کند، بدون آنکه جای دادگاه را بگیرد.

عفو مشروط

برای جرائم سبک تر یا همکاریهای محدود، عفو مشروط به بیان حقیقت، تحویل صالح یا جبران ممکن است بررسی شود. اما شکنجه، کشتار و جرائم سنگین نباید فقط با عضویت در برنامه آشتی نادیده گرفته شوند. فرآیند عفو باید قانونی، شفاف و قابل بررسی باشد و این فرایند نباید نتیجه معامله پنهانی با فرماندهان باشد.

مسئولیت فرماندهی

فرمانده فقط در برابر فرمانی که شخصاً صادر کرده مسئول نیست. اگر از جرم گسترده زیر فرمان خود آگاه بوده و برای جلوگیری یا مجازات آن اقدامی نکرده باشد، ممکن است مسئولیت داشته باشد. این اصل باید با دقت و مدرک اجرا شود. نباید هر فرمانده صرفاً به دلیل مقامش مجرم شناخته شود، ولی نباید بتواند با واگذاری اجرای جرم به زیردستان از مسئولیت فرار کند.

اعتمادسازی درون نیروها

اصالح فقط با تهدید مجازات موفق نمیشود. نیروهای مسلح باید بدانند ساختار آینده حرفه، حقوق و شأن قانونی آنان را حفظ خواهد کرد. پرداخت منظم، آموزش، نظام ارتقای شفاف و جلوگیری از تحقیر جمعی اهمیت دارند. فرمانده حرفهای باید بتواند بدون وابستگی سیاسی آینده شغلی داشته باشد زیرا اگر تنها راه بقا، وفاداری به جناح باشد، سیاسی شدن ادامه خواهد یافت

54

سوگند نظامی

سوگند آینده باید به قانون اساسی، کشور و حقوق شهروندان باشد، نه به فرد یا ایدئولوژی خاص. معنای این سوگند باید در آموزش روشن شود. نیروی نظامی از حکومت منتخب تبعیت میکند، اما فرمان آشکارا غیرقانونی را اجرا نمی نماید. همچنین از تغییر قانونی حکومت جلوگیری نمی کند.

آموزش تاریخ

آموزش نظامی باید تاریخ کودتا، سرکوب و روابط نظامی - مدنی را در بر گیرد. هدف تحقیر سازمان نیست. هدف آن است که افسران پیامد سیاسی ورود ارتش به حکومت را بشناسند. تجربه دیگر کشورها نشان می دهد نظامیان پس از ورود به سیاست ممکن است هم اعتبار حرفهای و هم انسجام سازمانی خود را از دست بدهند.

بازنشستگی و گردش فرماندهان

فرماندهان عالی نباید برای دورههای بسیار طولانی در مقام بمانند و شبکه شخصی بسازند. دورههای مشخص، بازنشستگی و شیوه انتصاب

قانونی الزماند. اما تغییر همزمان تمام فرماندهان نیز خطر خال و سیاسی شدن را ایجاد میکند لذا گردش باید مرحله‌ای و بر اساس ارزیابی حرفه‌ای باشد.

زنان در نیروهای مسلح و امنیتی

ساختار آینده باید امکان حضور برابر زنان را در نقش‌های مختلف حرفه‌ای فراهم کند. این موضوع نباید فقط نمادین باشد بلکه باید براساس توانایی زنان جامعه صورت گیرد. تنوع میتواند فرهنگ سازمانی، دسترسی شهروندان و رسیدگی به جرائم خاص را بهبود دهد. اما حضور زنان به خودی‌خود سازمان را دموکراتیک نمیکند. قواعد، آموزش و پاسخگویی همچنان تعیینکننده‌اند.

55

اقلیتها و ترکیب نیروها

نیروهای مسلح باید ترکیبی ملی داشته باشند و هیچ منطقه یا هویتی احساس نکند سازمان علیه آن ساخته شده است. استخدام و ارتقا نباید به مذهب، قوم یا گرایش سیاسی وابسته باشند. درعین حال، تشکیل واحدهای جداگانه قومی و حزبی نیز خطرناک است. تنوع باید در ارتش واحد و حرفه‌ای ادغام شود.

سربازی اجباری

نظام آینده ممکن است درباره ادامه، کاهش یا لغو سربازی اجباری تصمیم بگیرد. هر انتخاب پیامد اقتصادی، دفاعی و اجتماعی دارد. سربازی می‌تواند نیروی انسانی ارزان فراهم کند، اما ممکن است حقوق جوانان و حرفه‌ای‌بودن ارتش را تضعیف نماید. تصمیم باید در

فرایندی انتخابی و بر اساس ارزیابی دفاعی گرفته شود، نه بهعنوان فرمان فوری دولت انتقالی

اقتصاد دفاعی

صنایع دفاعی ممکن است برای استقلال و امنیت ضروری باشند، ولی باید از شرکت های تجاری و شبکه رانت جدا شوند. مالکیت، قرارداد و صادرات باید زیر نظارت قرار گیرند. فعالیت دفاعی محرمانه نباید پوششی برای تجارت غیرمرتبط باشد

بخش نظامی کشور و شرکت نظامی نباید بانک، رسانه، هتل یا پروژه شهری را فقط به دلیل نفوذ سازمانی در اختیار داشته باشد

حفاظت از اسرار واقعی

گذار و شفافیت نباید به افشای اطلاعاتی منجر شوند که جان مأموران، امنیت مرز یا توان دفاعی را تهدید کنند. باید میان راز دولتی واقعی و اطلاعاتی که فقط برای پنهانکردن فساد یا جرم محرمانه شدهاند تفاوت گذاشت. مرجع مستقل، دادگاه و کمیته پارلمانی دارای صلاحیت میتوانند این مرز را بررسی کنند

همکاری دفاعی خارجی

آموزش، خرید و همکاری نظامی با کشورهای دیگر ممکن است ادامه یابد یا تغییر کند. این روابط نباید از کانالهای شخصی و سازمانی مستقل

انجام شوند. دولت و پارلمان باید این سیاست را تعیین کنند. عالوه بر این
قراردادها باید ثبت و منابع آنها وارد بودجه شوند

همکاری خارجی نباید ارتش را به یک قدرت یا بلوک خاص وابسته

و از کنترل

دولت داخلی

خارج سازد.

خطر کودتا در دوره گذار

کودتا زمانی محتملتر است که فرماندهی مبهم باشد، دولت ناتوان دیده
شود، جامعه به شدت قطبی گردد و نظامیان از آینده خود بترسند.

کاهش این خطر نیازمند چند اقدام همزمان مثل فرماندهی قانونی روشن

،

تضمین جایگاه حرفه‌ای نیروهای غیرمتمم، پرهیز از تحقیر و

پاکسازی جمعی و آمادگی جامعه و نهادها برای مقاومت قانونی است.

دعوت یک جناح از ارتش برای مقابله با جناح دیگر، حتی اگر

کوتاهمدت مفید به نظر برسد، خطر را بیشتر می کند

کودتای پیشگیرانه

ممکن است فرماندهان بگویند برای جلوگیری از جنگ داخلی یا تجزیه

ناچار به مداخله اند. این استدلال باید با احتیاط جدی بررسی شود.

ارتش می تواند از زیرساخت و مردم حفاظت کند، اما تشکیل دولت و

تعیین آینده سیاسی وظیفه آن نیست. اگر دولت قانونی واقعاً فروپاشیده

باشد، نقش نظامی باید محدود به حفاظت و انتقال سریع اختیار به مرجع

غیرنظامی باشد. نباید حکومت نظامی به عنوان مرحله طبیعی گذار

پذیرفته شود

نقش جامعه در جلوگیری از نظامی شدن

جامعه مدنی، احزاب و رسانه ها در جلوگیری از نظامی شدن نیز مسئولاند. آنها نباید برای حل اختلاف سیاسی از فرماندهان درخواست موضع کنند. نباید نیروی نظامی محبوب خود را فراتر از نقد قرار دهند و

و نباید نظم پادگانی را به عنوان الگوی کارآمدی دولت ستایش کنند. ارتش حرفهای زمانی شکل می گیرد که جامعه نیز آن را از میدان رقابت دور نگه دارد

حق رأی نیروهای مسلح

کارکنان نظامی مانند دیگر شهروندان حق رأی دارند. اما رأی باید فردی، محرمانه و بدون فشار فرماندهی باشد. فعالیت تبلیغاتی در پادگان و اعالم حمایت سازمانی باید ممنوع باشد. هیچ فرماندهای نباید از زیردستان بخواهد به نامزد خاصی رأی دهند

نامزدی نظامیان

فرد در حال خدمت نباید در انتخابات نامزد شود. باید از مقام و فرماندهی استعفا دهد و دورهای فاصله ایجاد شود. این فاصله مانع آن است که شبکه سازمانی، صالح و اطلاعات وارد رقابت شوند. قانون باید برای تمام نیروها یکسان باشد و با تغییر عنوان دور زده نشود

شورای عالی دفاع

ممکن است قانون اساسی آینده شورایی برای هماهنگی دفاعی پیشبینی کند. ترکیب این شورا باید عمده‌تأ غیرنظامی باشد و اختیارات محدود و مشخص بماند. فرماندهان مشورت و ارزیابی ارائه می‌دهند، ولی تصمیم سیاسی را به تنهایی نمیگیرند. جلسات و بودجه باید زیر نظارت باشند و شورا نباید به دولت پنهان یا مرجع بالاتر از پارلمان تبدیل شود.

58

وضعیت اضطراری

تهدید واقعی ممکن است به اختیارات ویژه نیاز داشته باشد. اما نیروهای مسلح نباید خود آغاز و پایان اضطرار را تعیین کنند. دولت پیشنهاد میدهد، پارلمان بررسی میکند و دادگاه امکان نظارت دارد. مدت اضطرار باید محدود باشد و انتخابات و حقوق بنیادین نیز نباید بدون ضرورت روشن تعلیق شوند.

نقش نیروهای مسلح در بالیای طبیعی

ارتش و نیروهای مهندسی میتوانند در زلزله، سیل و بحران کمک کنند. این وظیفه باید زیر فرمان دولت مدنی و برای مدت محدود انجام شود. فعالیت امدادی نباید به بهانه ای برای حضور سیاسی یا اقتصادی دائمی تبدیل گردد. پس از بحران، مدیریت باید به نهادهای غیرنظامی بازگردد.

مشروعیت اجتماعی نیروهای مسلح

ارتش دموکراتیک فقط با ترس و قدرت صالح حفظ نمی‌شود. به اعتماد

جامعه نیاز دارد . این اعتماد از بیطرفی، پاسخگویی، حرفهایبودن و دفاع برابر از تمام شهروندان می آید. نیرویی که بخشی از جامعه آن را دشمن خود بداند، در انجام وظیفه ملی با مشکل روبه رو خواهد شد. این بازسازی اعتماد زمان میبرد و با تبلیغات ساخته نمی شود

آیا سپاه میتواند اصالح شود؟

پاسخ به این پرسش به معنای واژه «اصالح» بستگی دارد. اگر منظور حفظ همان مأموریت ایدئولوژیک، ساختار اقتصادی، اطلاعاتی و سیاسی با چند تغییر ظاهری باشد، اصالح واقعی نیست اگر منظور پایان نقش حزبی، انتقال اقتصاد، یکپارچeshدن فرماندهی، پاسخگویی فردی و تبدیل بخش های دفاعی به نیروی ملی باشد، این فرایند ممکن است. اما در پایان چنین فرایندی، سازمان دیگر به معنای کنونی سپاه نخواهد بود، حتی اگر بخشی از نام، افراد یا

59

واحدها باقی بمانند. هدف نباید حفظ یا نابودی نماد باشد بلکه هدف

ساختن

ساختار

دفاعی

پاسخگو

ست

آیا ارتش باید محور ساختار جدید باشد؟

ارتش ممکن است به دلیل حرفهایبودن و فاصله بیشتر از سیاست، پایه مناسبی برای یکپارچeshسازی باشد. اما این تصمیم نباید به برتری سیاسی یا مصونیت ارتش منجر شود. ساختار جدید میتواند از ظرفیت

ارتش استفاده کند و همزمان آن را زیر اصالح و نظارت قرار دهد. هیچ سازمان موجودی نباید خود را مالک طبیعی آینده دفاعی کشور بداند.

خطر رقابت ارتش و سپاه در لحظه انتقال

اگر فرماندهی سیاسی فروپاشد، ممکن است ارتش و سپاه برداشت های متفاوتی از وظیفه خود داشته باشند. یک نیرو ممکن است بی طرفی اعلام کند و دیگری از نظم پیشین دفاع نمایند یا بخشهایی از هر دو سازمان به جناحهای مختلف بپیوندند. نقشه انتقال باید پیش از بحران بر جلوگیری از درگیری میان نیروها تأکید کند. در این رابطه کانال ارتباط، فرماندهی موقت و تضمین متقابل اهمیت دارند زیرا درگیری دو نیروی سنگین می تواند کشور را به جنگ داخلی گسترده ببرد.

نقش میانجیان حرفه ای

افسران بازنشسته مورد اعتماد، حقوق دانان نظامی و شخصیت های غیرحزبی میتوانند در انتقال فرماندهی و کاهش ترس نقش داشته باشند. اما میانجی نباید خود به فرمانده یا حاکم دائمی تبدیل شود. مأموریت افراد میانجی باید محدود به ارتباط، آتش بس و بازگشت به ساختار قانونی باشد.

و تحقیر بیان شود. هدف انتقال وفاداری از شخص و نظام خاص به قانون و کشور است. فرمانده ای که از قانون پیروی میکند شکستخورده نیست، به نقش حرفه ای خود بازمیگردد. این زبان می تواند هزینه روانی و سازمانی همکاری را کاهش دهد. درعین حال، نباید جرم و مسئولیت با واژه آشتی پنهان شوند

آینده فرماندهان سیاسی

فرماندهانی که سالها در سیاست و اقتصاد نقش داشته اند ممکن است پس از خروج از خدمت بخواهند حزب یا فعالیت مدنی داشته باشند. اصل حق فعالیت سیاسی باید حفظ شود، مگر فرد در نتیجه حکم قانونی محروم شده باشد. اما منابع، اطلاعات و شبکه نظامی نباید همراه او وارد سیاست شوند. دوره فاصله، شفافیت مالی و ممنوعیت استفاده از عنوان و امکانات نظامی ضروریاند

بازنشستگان و شبکه غیررسمی

خروج رسمی از خدمت همیشه به معنای پایان نفوذ نیست. فرمانده بازنشسته ممکن است از طریق شرکت، بنیاد، رسانه و شبکه های شخصی همچنان بر سازمان اثر بگذارد. قواعد تعارض منافع، قراردادهای دولتی و ارتباط با نیروهای در حال خدمت باید روشن باشند. نهاد نظامی نباید به انجمنی از فرماندهان سابق و فعال تبدیل شود که بیرون از قانون سیاست را هدایت می کنند

اندازه نیروهای مسلح

اندازه ارتش آینده باید بر اساس تهدید، جمعیت، بودجه و سیاست

ر
ج
ی
ت
ع
ی
ی
ن
ش
و
د
.
ن
ی
ر
و
ه
ا
ی
ب
ی
ش
ا
ز
ح
د

ب

ز

ر

گ

ه

ز

ی

ن

ه

ا

ق

ت

ص

ا

د

ی

و

خ

ط

ر

س

ی

ا

س

ی

ا

کوچک نیز ممکن است در برابر تهدید خارجی یا خأل داخلی ناتوان
باشد. این تصمیم فنی و سیاسی باید با
ارزیابی عمومی و تخصصی انجام شود.

نهاد نظامی نباید خود تنها درباره اندازه و بودجه اش تصمیم بگیرد

سیاست خارجی و کاهش نظامیگری

هرچه سیاست خارجی بر رقابت دائمی، دشمن و مداخله منطقه ای استوار باشد، نقش نظامیان در دولت بیشتر خواهد شد. کاهش نفوذ سیاسی نیروهای مسلح بدون تغییر جهت سیاست خارجی دشوار است. دیپلماسی، همکاری منطقه‌ای و کاهش تنش می‌توانند نیاز به محرمانگی و بودجه گسترده امنیتی را کم کنند. اما سیاست صلح نباید بر سادهلوحی یا نادیده‌گرفتن تهدید واقعی بنا شود. هدف، دفاع کافی بدون حکومت نظامی‌شده است

امنیت ملی یا امنیت نظام؟

در ساختار اقتدارگرا، امنیت ملی اغلب با بقای حکومت یکی دانسته می‌شود. اعتراض، حزب مخالف و نقد رهبر تهدید امنیتی معرفی میشوند. در دولت دموکراتیک، امنیت ملی به حفاظت از مردم، سرزمین، قانون و نهادهای انتخابی مربوط است. ممکن است دولتی در انتخابات شکست بخورد، بدون آنکه امنیت کشور تهدید شود. سازمان اطلاعاتی و نظامی باید این تفاوت را در مأموریت و آموزش خود بپذیرد.

امنیت انسانی

امنیت فقط نبود حمله خارجی نیست. شهروند به امنیت جانی، غذایی، اقتصادی و حقوقی نیاز دارد. اگر بودجه نظامی عظیم باشد، ولی بیمارستان، آب و آموزش فروپاشند، کشور از نظر انسانی امن نیست. سیاست دفاعی باید در کنار نیازهای دیگر بودجه بررسی شود. این به معنای کماهمیت‌دانستن دفاع نیست، به معنای قرار دادن آن در مجموعه

نظارت عمومی و محرمانگی

جامعه نمیتواند تمام جزئیات نظامی را بداند، اما باید بتواند درباره جهت کلی، هزینه و مأموریت سؤال کند. رسانه و پژوهشگر نباید به دلیل بررسی بودجه یا سیاست دفاعی متهم امنیتی شوند. مرز اطلاعات عملیاتی و بحث سیاست عمومی باید روشن باشد. نقد ارتش یا هرنیروی نظامی و انتظامی نباید توهین به سرباز یا خیانت به کشور تلقی شود.

منزلت نظامیان

کاهش نقش سیاسی به معنای کاهش منزلت حرفهای نیست. برعکس، خروج از اقتصاد و سرکوب می تواند اعتبار نیروهای مسلح را افزایش دهد. جامعه می تواند به سرباز و فرمانده ای احترام بگذارد که از کشور دفاع و از دخالت حزبی پرهیز می کند. منزلت نباید از امتیاز اقتصادی، مصونیت یا تقدس سازمانی بیاید بلکه باید از خدمت حرفه ای ناشی شود.

گذار و خطر فروپاشی امنیتی

نیروهای سیاسی ممکن است اهمیت اصلاح نظامی را بدانند، ولی ظرفیت اجرای آن را نداشته باشند. اگر فرماندهی، پرداخت حقوق، لجستیک و ارتباط قطع شوند، واحدها ممکن است خودمختار شوند. پس اصلاح باید با مدیریت اجرایی دقیق همراه باشد. پرداخت حقوق حتی به واحدهایی که بعداً ادغام یا منحل میشوند، ممکن است برای جلوگیری از غارت و فروپاشی الزم باشد. اقدام نمادین بدون ظرفیت می تواند

نتیجه معکوس ایجاد کند

معیارهای موفقیت اصلاح نظامی

موفقیت را نباید فقط با تغییر نام و فرمانده سنجید. باید پرسید

آیا نیروهای مسلح از سیاست حزبی خارج شده‌اند؟

آیا فرماندهی واحد و غیرنظامی وجود دارد؟

آیا بودجه زیر حسابرسی است؟

آیا بنگاههای اقتصادی منتقل شده‌اند؟

63

آیا بازداشت و اطلاعات تابع قانون اند؟

آیا فرمان غیرقانونی قابل رد است؟

آیا نظامیان نتیجه انتخابات را می‌پذیرند؟

و آیا هیچ سازمانی خود را حافظ ایدئولوژی یا صاحب حق وتوی سیاسی نمیداند؟

مسئله زمان

اصالح عمیق نیروهای مسلح در چند هفته کامل نمیشود. اما برخی

اصول نظیر

توقف

سرکوب

، سیاسی

منع فرمان حزبی، ثبت سلاح و بودجه و وحدت موقت فرماندهی باید فوراً اجرا شوند. اگرچه برخی اصلاحات مثل تغییر آموزش، خروج از اقتصاد، بازسازی اعتماد و حرفه‌ای‌کردن ساختار به سال‌ها زمان نیاز دارند ولی بهر حال تأخیر در اصلاح فوری خطرناک است و انتظار تکمیل فوری نیز غیرواقع‌بینانه

مسئله اعتماد

دولت موقت ممکن است به فرماندهان اعتماد نکند و فرماندهان نیز به دولت موقت بدبین باشند. اعتماد شخصی کافی نیست بلکه باید باید با سازوکار های عملی مشابه دستور مکتوب، نظارت مشترک، ثبت ، تصمیم و کنترل چندالیه بر تجهیزات حساس جایگزین شود. در دوره انتقال، اعتماد باید ساخته شود، ولی امنیت نباید به آن وابسته باشد.

نقش قانون موقت

چارچوب موقت باید از همان آغاز اصولی را درباره نیروهای مسلح تعیین کند. این اصول شامل تبعیت از مرجع غیرنظامی، منع فعالیت حزبی، حفاظت از تمام شهروندان و ممنوعیت بازداشت و عملیات خارج از قانون است. این اصول نباید تا تصویب قانون اساسی به تعویق افتند. زیرا خال حقوقی در حوزه صالح بسیار خطرناک است.

64

مسئله نام ها و نمادها

بخشی از جامعه ممکن است خواهان حذف فوری نام، لباس و نمادهای سپاه و بسیج باشد و بخشی دیگر ممکن است این اقدام را تحقیر یا تهدید بداند. تغییر نماد می تواند مهم باشد، اما نباید جای اصلاح واقعی را بگیرد. ممکن است نامی حذف شود و همان شبکه با عنوان تازه ادامه یابد. یا ممکن است بخشی از نام موقتاً باقی بماند، ولی مأموریت و ساختار عمیقاً تغییر کند. معیار باید قدرت و پاسخگویی باشد، نه فقط نماد.

خطر انتقام علیه خانواده ها

هیچ همسر، فرزند یا خویشاوندی نباید به دلیل مقام عضو خانواده مجازات شود. دارایی مشکوک میتواند با روند قانونی بررسی شود، ولی نسبت خانوادگی جرم نیست. تهدید خانوادهها، فرماندهان و کارکنان را به مقاومت شدیدتر سوق میدهد و فرهنگ مجازات جمعی را بازتولید می کند

امنیت مخالفان پیشین

افرادی که از حکومت پیشین حمایت کردهاند، تا زمانی که مرتکب جرم مشخصی نشدهاند، حق امنیت و فعالیت سیاسی دارند. ممکن است دیدگاه آنان برای اکثریت نامطلوب باشد، ولی نظم دموکراتیک باید امکان حضورشان را حفظ کند. نیروهای مسلح نیز نباید برای حفاظت یا سرکوب یک جریان سیاسی خاص استفاده شوند

خطر بازگشت سازمانی

حتی پس از اصلاح اولیه، شبکه های نظامی - اقتصادی ممکن است برای بازگشت تالش کنند و شرکتهای بنیادها، رسانهها و فرماندهان سابق می توانند نفوذ را بازسازی کنند. در این رابطه حسابرسی، قوانین تعارض منافع و نظارت جامعه مدنی باید ادامه یابند زیرا اصلاح نظامی یک اقدام یک باره نیست بلکه فرایندی طولانی برای جلوگیری از بازگشت قدرت موازی است

وجود دو سازمان نظامی اصلی، شبکه بسیج، نهادهای اطلاعاتی موازی، فعالیت اقتصادی و سیاست منطقه ای، ساختاری چندالیه از قدرت ایجاد کرده است.

از این فصل میتوان چند اصل بنیادی استخراج کرد:
ارتش و سپاه از نظر تاریخ، مأموریت و رابطه با سیاست یکسان نیستند. هیچ نیروی مسلحی نباید حافظ یک حزب، رهبر یا ایدئولوژی خاص باشد. دفاع از کشور باید از دفاع از نظام سیاسی روز جدا شود.
فعالیت حزبی، اقتصادی و رسانه ای نیروهای مسلح باید پایان یابد.
دوگانگی فرماندهی در بلندمدت با دولت دموکراتیک سازگار نیست.
بجای انحلال فوری و بی برنامه سپاه میتواند ادغام آنرا در سپاه با تمهیدات پیشگفته انجام تا خال امنیت و پراکندگی صالح ایجاد نشود.

حفظ سپاه با ساختار و مأموریت کنونی نیز قدرت موازی را ادامه خواهد داد. راه گذار، بررسی فردی، وحدت فرماندهی، خروج از اقتصاد، پایان نقش داخلی و ادغام ظرفیتهای دفاعی ضروری در ساختار ملی است.

ارتش نیز باید زیر کنترل غیرنظامی، بودجه قانونی و منع مداخله سیاسی قرار گیرد. نیروهای عادی، سربازان وظیفه و کارکنان فنی نباید جمعی مجرم شناخته شوند. فرماندهان و مأموران مسئول جرائم باید در روندی مستقل و منصفانه پاسخ گو باشند. خلع صالح باید درباره همه گروه ها یکسان، مرحلهای و همراه با تضمین امنیت باشد. هیچ حزب یا جنبشی نباید ارتش خود را به نام حفاظت از انقلاب حفظ کند. و مهمتر از همه، گذار تنها زمانی به دموکراسی نزدیک می شود که صالح از داوری درباره سیاست کنار رود.

نیروی مسلح باید بتواند از کشوری دفاع کند که حکومتش تغییر میکند.
اگر بقای یک سازمان نظامی به بقای یک حزب، رهبر یا ایدئولوژی وابسته باشد، آن سازمان از دولت عمومی به بازیگر سیاسی تبدیل شده

است .

مسئله آینده ایران حذف توان دفاعی کشور نیست
مسئله تبدیل نیروی مسلح از صاحب قدرت به خدمت گزار قانون است

در فصلهای پیشین دیدیم که نارضایتی عمومی، بحران اقتصادی و حتی حضور گسترده مردم در خیابان، به تنهایی برای تغییر پایدار قدرت کافی نیستند. ممکن است حکومتی تضعیف شود، رهبر آن کنار برود یا بخشی از دستگاه سرکوب عقبنشینی کند، اما هنوز روشن نباشد چه نیرویی قادر است نظم بعدی را بسازد. در اینجا تفاوت میان جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی اهمیت پیدا میکند

جنبش اجتماعی از دل زندگی واقعی مردم شکل میگیرد. مردم ممکن است برای دستمزد، آزادی پوشش، حق تشکل، رفع تبعیض، امنیت شغلی، حقوق قومی، حفظ محیط زیست یا آزادی زندانیان اعتراض کنند. این مطالبات لزوماً در آغاز به دنبال تصرف حکومت نیستند. اما جنبش سیاسی مستقیماً با مسئله قدرت روبه رو است . می پرسد چه کسی حکومت کند، قانون چگونه نوشته شود، دولت چگونه تشکیل شود و قدرت با چه سازوکاری محدود گردد. این دو جنبش از یکدیگر جدا نیستند، اما یکسان نیز نیستند

جنبش اجتماعی بدون ترجمه سیاسی ممکن است حکومت را فرسوده کند، اما نتواند نظم تازه‌ای ایجاد کند. جنبش سیاسی بدون پشتوانه اجتماعی نیز ممکن است قدرت را تصرف کند، اما نتواند رضایت، مشارکت و همکاری جامعه را به دست آورد

بنابراین، مسئله اصلی فقط پیروزی یک جنبش نیست، مسئله تبدیل

قدرت اجتماعی به قدرت سیاسی و سپس تبدیل قدرت
سیاسی به نهادهای پایدار است

جنبش اجتماعی از کجا قدرت میگیرد؟

قدرت حکومت فقط از اسلحه، زندان و دستگاه تبلیغات به دست نمی
آید. هیچ حکومتی نمیتواند فقط با زور مستقیم، تمام ساعات زندگی
میلیون ها نفر را کنترل کند. حکومت برای ادامه کار به همکاری
روزمره جامعه نیاز دارد زیرا کارمندان باید بخشنامهها را اجرا

67

کنند. کارگران باید تولید را ادامه دهند. معلمان باید مدارس را باز نگه
دارند. رانندگان باید کال و مسافر جابهجا کنند. بانکها باید جریان پول
را حفظ کنند. مدیران باید دستورهای بال را به تصمیمهای اجرایی
تبدیل کنند و نیروهای مسلح باید فرمانها را مشروع یا دستکم قابل اجرا
بدانند

بخش بزرگی از قدرت حکومت از عادت جامعه به اطاعت می آید. جنبش

اجتماعی زمانی به یک نیروی واقعی تبدیل میشود که این همکاری
روزمره دیگر خودکار نباشد. مردم ممکن است از اجرای برخی
دستورها خودداری کنند، اعتصاب کنند، شبکه های مستقل بسازند یا
. مشروعیت گفتار رسمی را نپذیرند

در چنین وضعیتی، حکومت هنوز ساختمانها، سالح ها و قوانین رسمی
را در اختیار دارد، اما توان آن برای تبدیل
فرمان به عمل کاهش مییابد

قدرت اجتماعی، در اصل، توان متوقفکردن یا تغییر همکاری جمعی
است. اما همه شکل های نارضایتی چنین قدرتی ایجاد نمی کنند.

اعتراض پراکنده، خشم فردی یا حضور کوتاهمدت در خیابان ممکن است حکومت را نگران کند، ولی لزوماً ظرفیت جامعه را برای ادامه مقاومت افزایش نمی دهد. جنبش زمانی قدرتمند میشود که بتواند اعتراض را به سازمان تبدیل کند

از اعتراض تا سازمان

اعتراض واکنشی به یک وضعیت است. سازمان وسیله ادامه آن واکنش در طول زمان است. اعتراض ممکن است ناگهانی و گسترده باشد، اما سازمان به ارتباط، اعتماد، تقسیم مسئولیت و انضباط نیاز دارد. جنبش سازمانیافته باید بتواند در دورههای سرکوب، خستگی و اختلاف نیز ادامه پیدا کند

یک سازمان اجتماعی لزوماً حزب سیاسی نیست. ممکن است اتحادیه

ک

ا

ر

گ

ر

ی

،

ا

ن

ج

م

ن

ح

ر

ف

ه

ا

ی

،

ش

ب

ک

ه

ز

ن

ا

ن

،

ش

و

ر

ا

ی

م

ح

ل

ی

،

ت

ش

ک

ل

د

ا

ن

ش

ج

و

ی

ی

،

ا

ن

ج

م

ن

خ

ا

ن

و

ا

د

ه

ه

ا

ی

68

گروهی برای دفاع از حقوق یک جامعه محلی باشد. اهمیت این نهادها فقط در تعداد اعضای آنها نیست. آن ها به مردم تجربه همکاری می دهند.

افراد در این سازمانها میآموزند که چگونه جلسه برگزار کنند، نماینده انتخاب کنند، درباره ائتلاف رأی بگیرند، منابع را مدیریت کنند و مسئولان را پاسخگو نگه دارند. این تجربه، تمرین کوچک حکمرانی دموکراتیک است.

جامعه‌ای که هیچ نهاد مستقلی ندارد، ممکن است در لحظه بحران میلیون ها معترض داشته باشد، اما پس از سقوط حکومت با کمبود افرادی روبه‌رو شود که تجربه تصمیم‌گیری جمعی و اداره نهادهای عمومی را دارند.

در چنین وضعیتی، منسجم‌ترین نیروی باقیمانده - معمولاً ارتش، دستگاه امنیتی یا یک حزب متمرکز

–. میتواند خال قدرت را پر کند

بنابراین، نهادهای مدنی فقط برای اعتراض به حکومت ضروری نیستند، ذخیره انسانی و سازمانی دولت آینده نیز هستند.

چرا جنبش سیاسی به تنهایی کافی نیست؟

جنبش سیاسی ممکن است دارای رهبر، برنامه و رسانه باشد، اما اگر در جامعه ریشه نداشته باشد، قدرت آن بیشتر نمادین خواهد بود. گروهی میتواند خود را نماینده ملت معرفی کند، اما نمایندگی با اعالم به وجود نمی آید. نمایندگی زمانی شکل می گیرد که گروه های اجتماعی بتوانند در تعیین برنامه، انتخاب رهبران و نظارت بر تصمیمها مشارکت کنند. یک سازمان سیاسی جدا از جامعه معمولاً با سه خطر روبه رو میشود

خطر نخست، توهم قدرت است. رهبران ممکن است حمایت رسانه ای یا محبوبیت در شبکه های اجتماعی را با سازمانیافتگی واقعی اشتباه بگیرند. اما در لحظه بحران، معلوم میشود که نمی توانند اعتصابی را هماهنگ کنند، خدماتی را اداره کنند یا تصمیمی را در سراسر کشور اجرا نمایند

69

خطر دوم، وابستگی به قدرت خارجی است. نیرویی که در داخل جامعه پایگاه کافی ندارد، ممکن است برای جبران ضعف خود به حمایت مالی، سیاسی یا نظامی بیرونی تکیه کند. چنین حمایتی ممکن است به

آن در تصرف قدرت کمک کند، اما مشروعیت و استقلال نظم جدید را تضعیف خواهد کرد.

خطر سوم، تمرکز قدرت درون سازمان است. گروهی که در جامعه پاسخگو نیست، معمولاً در درون خود نیز ساختار دموکراتیک پایداری ندارد. رهبر یا حلقه کوچکی از افراد تصمیم میگیرند و از اعضا فقط اطاعت می خواهند.

چنین سازمانی حتی اگر با شعار دموکراسی وارد میدان شود، ممکن است پس از کسب قدرت همان ساختار فرماندهی بسته خود را به دولت منتقل کند زیرا دموکراسی را نمی توان با سازمانی ساخت که خود هیچ تجربه ای از دموکراسی ندارد.

آیا جنبش اجتماعی خودبه خود سیاسی میشود؟

جنبش اجتماعی پس از گسترش، ناگزیر با سیاست روبه رو می شود، اما این به معنای آن نیست که خودبه خود قادر به تشکیل حکومت خواهد بود. مطالبه افزایش دستمزد ممکن است در ابتدا اقتصادی باشد. اگر دولت از پذیرش آن خودداری و معترضان را سرکوب کند، جنبش ممکن است به این نتیجه برسد که بدون تغییر ساختار سیاسی، مطالبه اقتصادی نیز تحقق نمی یابد.

به همین شکل، جنبش زنان ممکن است از اعتراض به یک قانون مشخص آغاز شود، اما به تدریج با ساختار دادگستری، آموزش، رسانه، پلیس و قانون اساسی روبه رو گردد. در این مرحله، جنبش اجتماعی سیاسی می شود، زیرا درمی یابد که مسئله فقط یک تصمیم نیست، بلکه شیوه توزیع قدرت است. با این حال، سیاسیشدن جنبش با ساختن سازمان سیاسی تفاوت دارد.

جنبش ممکن است بداند چه چیزی را نمی خواهد، اما هنوز درباره آنچه باید جایگزین شود توافق نداشته باشد. مردم میتوانند در مخالفت با

یک حکومت متحد باشند، اما درباره اقتصاد، دین، تمرکززدایی، سیاست خارجی و قانون اساسی اختلاف عمیق داشته باشند.

70

این اختلاف ها غیرطبیعی نیستند. جامعه یکپارچه ای که درباره همه مسائل توافق داشته باشد وجود ندارد. مسئله آن است که آیا جنبش میتواند برای مدیریت اختلاف های خود قواعدی بسازد یا نه اگر اختلاف فقط تا روز پیروزی پنهان بماند، پس از کسب قدرت با شدت بیشتری ظاهر خواهد شد. در آن مرحله، هر گروه ممکن است دیگری را خائن به انقلاب بداند و برای حذفش از ابزار دولت استفاده کند.

بنابراین، یکی از وظایف جنبش اجتماعی پیش از انتقال قدرت، تمرین

هم
زی
س
تی
با
اخ
تال
ف
اس
ت

انتالف منفی و انتالف مثبت

جنبشهای بزرگ معمولاً در آغاز بر اساس یک خواسته منفی متحد می شوند مثل این

که حاکم باید

کنار برود

قانون سرکوبگر باید لغو شود. زندانیان سیاسی باید آزاد شوند. انتخابات باید آزاد باشد. ائتلاف منفی برای بسیج مردم ضروری است، زیرا گروه های متفاوت میتوانند بر سر نفی یک وضعیت مشترک توافق کنند.

اما این ائتلاف برای اداره کشور کافی نیست. پس از کنار رفتن حکومت،

سوالهای

مثبت

مطرح

میشوند:

ساختار دولت چه خواهد بود؟

رئیس دولت چگونه انتخاب می شود؟

نقش دین در قانون چیست؟

اختیار استانها و مناطق چقدر است؟

نیروهای مسلح چگونه کنترل میشوند؟

اقتصاد چگونه اداره می شود؟

و حقوق اقلیت ها چگونه تضمین خواهد شد؟

71

در این مرحله، ائتلاف منفی باید به ائتلافی مثبت تبدیل شود، نه به این معنا که همه گروهها برنامه یکسانی داشته باشند، بلکه باید بر سر قواعد رقابت توافق کنند. اصل دموکراسی همین است: نیروهای مختلف الزم نیست بر سر نتیجه سیاست توافق داشته باشند، باید بر سر روش تصمیمگیری و حق بقای یکدیگر توافق کنند. مهمترین توافق پیش از

گذار، توافق بر سر این نیست که چه کسی همیشه حکومت کند. توافق بر سر این است که هیچ کس حق ندارد برای همیشه حکومت کند

مسئله رهبری

هر جنبش گسترده‌ای دیر یا زود با مسئله رهبری روبه رو میشود. برخی تصور میکنند جنبش بدون رهبر دموکراتیک تر و امنتر است. نبود رهبری مشخص می تواند در مراحل نخست سرکوب را دشوار کند، زیرا حکومت نمی تواند با بازداشت چند نفر کل جنبش را متوقف سازد. اما بی رهبری دائمی نیز هزینه دارد

جنبشی که هیچ سازوکار تصمیمگیری ندارد، نمی تواند درباره اعتصاب، مذاکره، عقب نشینی موقت یا واکنش به بحران تصمیم منسجمی بگیرد. در چنین شرایطی، رسانهها، چهره‌های مشهور یا دولتهای خارجی ممکن است به جای جنبش سخن بگویند. مسئله اصلی وجود یا نبود رهبر نیست، مسئله نوع رهبری است. رهبری دموکراتیک باید دارای مختصاتی نظیر این که قابل تغییر باشد، از پایین مشروعیت بگیرد، تصمیمهای خود را توضیح دهد، در برابر

نهادهای جمعی پاسخگو باشد و نتواند خود را برای همیشه جانشین جامعه معرفی کند. رهبر کاریزماتیک میتواند در دوره بحران اعتماد و انسجام ایجاد کند، اما اگر هیچ نهاد مستقلی در کنار او وجود نداشته باشد، تمام سرنوشت جنبش به تصمیمهای یک فرد وابسته میشود. جنبشی که برای رهایی از حاکم مادام‌العمر شکل گرفته است،

ن

ب

ا

ی

د

ح
ا
ک
م
ی
م
ا
د
ا
م
ا
ل
ع
م
ر
ب
ر
ا
ی
خ
و
د
ب
س
ا
ز

نماینده‌گی جامعه متکثر

در کشوری متکثر، هیچ نیرویی نمی‌تواند فقط با تکیه بر یک طبقه، قوم، نسل یا منطقه، مدعی نمایندگی کامل جامعه شود. کارگران، طبقه متوسط، زنان، اقلیتهای قومی و مذهبی، بازنشستگان، جوانان، صاحبان کسبوکار و کارکنان دولت خواسته‌ها و نگرانی‌های

یکسانی ندارند. این تفاوت‌ها ممکن است در دوران اعتراض پنهان

شوند، اما در

دوره انتقال

آشکار خواهند

شد.

برای مثال، کارگری که نگران دستمزد و امنیت شغلی است ممکن است

از سیاست اقتصادی حمایت کند که صاحب یک بنگاه خصوصی آن

را زیان‌بار می‌داند. یک منطقه ممکن است خواهان خودگردانی

بیشتر باشد، درحالی‌که گروهی دیگر آن را تهدیدی علیه وحدت کشور

تلقی کند.

جنبش فراگیر، جنبشی نیست که این ائتلاف‌ها را انکار کند. فراگیری

یعنی ایجاد ساختاری که در آن گروه‌های مختلف بتوانند بدون خشونت

بر سر منافع خود مذاکره کنند. نمایندگی واقعی باید چندمرکزی یا شبکه

ای باشد.

هیچ فرد یا سازمانی نباید تنها دروازه ورود جامعه به سیاست باشد. شوراهای محلی، اتحادیهها، احزاب، انجمنهای حرفهای و سازمانهای مدنی باید هرکدام بخشی از ساختار نمایندگی را بسازند. این چندگانگی ممکن است تصمیمگیری را کند کند، اما مانع تمرکز ناگهانی قدرت میشود. سرعت در انقلاب همیشه فضیلت نیست. گاهی کندی، بهای جلوگیری از دیکتاتوری بعدی است.

- اعتصاب و نافرمانی مدنی

در برابر حکومتی که از ابزار نظامی گسترده برخوردار است، جنبش اجتماعی باید بدانند قدرتش فقط در رویارویی خیابانی نیست. خیابان اهمیت نمادین و سیاسی دارد، اما حکومت می تواند نیروهای خود را در یک محل متمرکز کند و اعتراض را مشابه دیماه 1404 سرکوب نماید. در مقابل، اعتصاب و نافرمانی مدنی، بحران را به درون سازوکار روزانه حکومت منتقل می کنند.

73

اعتصاب زمانی مؤثر است که فقط تعطیلی موقت نباشد، بلکه بخش های حساس اقتصاد و اداره کشور را تحت تأثیر قرار دهد. بالینحال، اعتصاب گسترده بدون صندوق حمایتی، شبکه توزیع و برنامه خدمات اضطراری نمیتواند مدت زیادی ادامه یابد. مردم نمیتوانند برای زمانی نامحدود بدون درآمد، غذا، درمان و امنیت زندگی کنند. به همین دلیل، سازماندهی اعتصاب فقط صدور فراخوان نیست. جنبش باید بتواند از خانوادههای اعتصابکنندگان حمایت کند، خدمات ضروری را حفظ نماید و مانع شود که فشار اقتصادی فقط بر ضعیفترین افراد جامعه وارد شود. نافرمانی مدنی نیز زمانی قدرت پیدا

می‌کند که هدفمند، هماهنگ و قابل‌فهم باشد. اگر هرکس به سلیقه خود قانونی را نادیده بگیرد، نتیجه ممکن است آشفتگی باشد. اما وقتی جامعه آگاهانه از همکاری با یک فرمان ناعادلانه خودداری کند، مشروعیت و قابلیت اجرای آن فرمان کاهش می‌یابد.

هدف نافرمانی مدنی از بین بردن تمام نظم اجتماعی نیست. هدف جداکردن نظم مشروع جامعه از فرمان نامشروع حکومت است.

جلوگیری از نظامی شدن جنبش

حکومت‌های مسلح ممکن است بکوشند جنبش اجتماعی را به درگیری نظامی بکشانند. در میدان نظامی، حکومت معمولاً برتری سازمانی، اطلاعاتی و تسلیحاتی دارد. نظامی شدن زودهنگام جنبش چند خطر ایجاد می‌کند.

نخست، مشارکت عمومی کاهش می‌یابد. بسیاری از شهروندان حاضرند اعتصاب، تظاهرات یا نافرمانی کنند، اما حاضر نیستند وارد جنگ مسلحانه شوند.

دوم، منطق فرماندهی جای گفت‌وگوی اجتماعی را می‌گیرد. در ساختار نظامی، اطاعت و رازداری ضروری است، اما همین ویژگی‌ها با شفافیت و پاسخ‌گویی دموکراتیک تعارض دارند.

سوم، گروهی که بیشترین سلاح را دارد ممکن است خود را صاحب

بی

ش

تر

ین

حق

سیا

سی

بدا

ند

چهارم، حکومت می تواند تمام مخالفان را با عنوان نیروی مسلح یا تروریستی سرکوب کند

74

پنجم، گروههای خارجی آسان تر می توانند با تأمین سلاح و پول، بر مسیر جنبش اثر بگذارند. این به معنای نادیده گرفتن حق دفاع مشروع ومشروط از جان مردم نیست. تفاوت مهمی میان دفاع محدود و تبدیل جنبش به جنگی برای تصرف سرزمین وجود دارد. راهبرد سیاسی باید بر توان گسترش مشارکت عمومی استوار باشد، نه فقط بر افزایش توان درگیری. اگر سلاح به هر دلیل وارد جنبش شود، باید تابع تصمیم سیاسی، کنترلشده و موقت باقی بماند. نیروی مسلح نباید به سازمانی مستقل تبدیل شود که پس از پایان بحران نیز حق ویژه ای برای خود مطالبه کند. قدرتی که برای حفاظت از جامعه شکل گرفته است، اگر پاسخگو نباشد، می تواند خود به تهدیدی برای جامعه تبدیل شود

پیوند با کارکنان دولت و نیروهای مسلح

هیچ گذار پایداری با تقسیم کامل جامعه به «مردم» و «حکومت» ممکن نمیشود. میان بالاترین حلقه قدرت و شهروندان معترض، میلیون ها نفر در دستگاه اداری، شرکت های دولتی، پلیس، ارتش و سایر نهادها کار میکنند. بسیاری از آنان تصمیمگیرنده اصلی نیستند، اما بدون همکاریشان حکومت نیز نمیتواند کار کند. جنبشی که تمام این افراد را دشمن معرفی کند، آنان را به هسته سخت حکومت نزدیک تر خواهد کرد

باید میان مقاماتی که مسئول تصمیمها و جرائم اساسی اند و کارکنانی که برای زندگی خود در یک نهاد کار میکنند تفاوت گذاشت. این تفاوت فقط یک ملاحظه اخلاقی نیست ، بخشی از راهبرد گذار است

کارمند دولت باید بداند که پس از انتقال قدرت، دستگاه اداری منحل نخواهد شد و حقوقش قطع نمی شود. سرباز باید بداند که صرف عضویت در ارتش یا سپاه به معنای مجرمبودن نیست. افسرانی که در جرم مشارکت نداشته اند باید امکان ادامه خدمت در ساختاری قانونی را داشته باشند

هرچه آینده برای این گروهها نامعلومتر و ترسناکتر باشد، مقاومت آنان در برابر تغییر بیشتر خواهد شد.

در مقابل، تضمین کورکورانه مصونیت برای فرماندهان مسئول جنایت

ن

ی

ز

ع

د

ا

ل

ت

و

ا

ع

ت

م

ا

د

ع

م

و

م

ی

ر

ا

ن

ا

ب

و

د

م

ی

ک

ن

د

.

پ

س

ج

ن

ب

ش

ب

ا

ی

د

ه

م

ز

م

ا

ن

د

و

پ

ی

ا

م

ر

و

ش

ن

د

ا

ش

ت

انتقام جمعی در کار نخواهد بود، اما مسئولیت فردی نیز ناپدید نخواهد شد.

دولت موقت و محدودیت قدرت

هنگامی که نظم پیشین تضعیف میشود، معمولاً نهادی موقت برای اداره کشور الزم است. خطر آن است که دولت موقت، به بهانه وضعیت اضطراری، خود را دائمی کند. برای جلوگیری از این خطر، وظایف دولت موقت باید محدود و روشن باشند. چنین دولتی نباید درباره تمام مسائل بلندمدت کشور تصمیمگیری کند. مأموریت اصلی آن حفظ خدمات عمومی، تأمین امنیت، آزادکردن فضای سیاسی و آمادهکردن شرایط انتقال قدرت به

نهادهای منتخب است. قدرت دولت موقت باید از چند جهت

محدود شود: دوره فعالیت آن باید

،زمانبندی مشخص داشته باشد

،تصمیمهای اساسی آن باید قابل نظارت باشد

اعضای آن نباید بدون محدودیت از امکانات دولت برای پیروزی در

انتخابات استفاده کنند، و سازوکاری برای برکناری یا اصلاح

تصمیمهایش وجود داشته باشد. مهمتر از همه، دولت موقت نباید خود

را صاحب انقلاب بداند. باید تأکید نمائیم و بخواهیم که هیچ گروهی

صرفاً به دلیل نقش بیشتر در سقوط حکومت، حق دائمی بیشتری برای حکومت کردن پیدا نمیکند.

مشروعیت مقاومت با مشروعیت حکومت یکسان نیست. کسی ممکن است در مبارزه شجاع و مؤثر باشد، اما برای اداره اقتصاد، دادگستری یا سیاست خارجی شایستگی الزم را نداشته باشد. حق حکومت باید از رضایت عمومی و قواعد قانونی به دست آید، نه از سابقه مبارزه.

مجلس مؤسسان و قانون اساسی

پس از انتقال قدرت، یکی از مهمترین مسائل تدوین قواعد نظم تازه است. قانون اساسی نباید فقط فهرستی از وعده های زیبا باشد. تقریباً هر قانون اساسی می تواند از کرامت انسانی، آزادی و حقوق مردم سخن بگوید. مسئله اصلی آن است که چه سازوکاری مانع

76

نقض این حقوق می شود. یک قانون اساسی دموکراتیک باید به

پرسش

های

واقعی

قدرت

پاسخ

دهد:

چه کسی فرمانده نیروهای مسلح است؟

بودجه نهادهای امنیتی چگونه کنترل میشود؟

رئیس حکومت چگونه برکنار میشود؟

دادگاه قانون اساسی تا چه اندازه مستقل است؟

آیا دولت میتواند با اعالم وضعیت اضطراری حقوق اساسی را
نامحدود تعلیق کند؟ رسانه عمومی
زیر نظر چه نهادی قرار دارد؟

درآمدهای نفت و گاز چگونه توزیع و حسابرسی می شوند؟
و اگر یکی از قوا قانون را نقض کرد، چه نهادی قدرت متوقف کردن
آن را دارد؟ مجلس مؤسسان فقط نباید نماینده احزاب بزرگ باشد. گروه
های اجتماعی، مناطق مختلف و اقلیتها نیز باید در فرایند تدوین قانون
مشارکت داشته باشند.

قانونی که فقط در اتاق نخبگان نوشته شود، ممکن است از نظر فنی
منظم باشد، اما مشروعیت اجتماعی کافی نداشته باشد. درعین حال،
قانون اساسی نباید به دفترچه مطالبات روزمره تبدیل شود. وظیفه آن
تعیین قواعد بنیادین قدرت است، نه حل تمام ائتلاف های سیاسی برای
همیشه.

قانون اساسی خوب ائتلاف را حذف نمیکند، امکان حل مسالمتآمیز

اختال

ف را

فراهم

میکند

عدالت انتقالی

پس از سقوط یک حکومت سرکوبگر، جامعه با مطالبه طبیعی عدالت
روبه رو میشود. خانوادههای قربانیان می خواهند حقیقت روشن شود.
زندانیان و آسیب دیدگان خواهان جبراناند. مردم نیز نمی پذیرند کسانی
که مسئول شکنجه، کشتار یا فساد گسترده بودهاند بدون پاسخ گویی به
زندگی عادی بازگردند. جنبش انقلابی باید از هم اکنون برای مردم

روشن سازد که عدالت انتقالی با انتقام تفاوت دارد.

77

انتقام جمعی بر هویت افراد تمرکز می کند: عضویت در یک حزب،
نهاد، قوم یا طبقه. عدالت فردی بر عمل
مشخص و مسئولیت قابلاثبات تمرکز دارد.

پاکسازی گسترده دستگاه اداری و نظامی ممکن است در ظاهر انقلابی
به نظر برسد، اما میتواند کشور را از مدیران، متخصصان و
نیروهای ضروری خالی کند. همچنین گروه بزرگی از افراد را به
دشمنان نظم جدید تبدیل میکند.

در مقابل، عفو عمومی و فراموش کردن کامل گذشته نیز اعتماد
قربانیان را از میان می برد و این پیام را می دهد که قدرت میتواند
بدون مسئولیت هر کاری انجام دهد. بر همین اساس عدالت انتقالی باید
میان چند هدف توازن ایجاد کند

، کشف حقیقت

، رسیدگی قضایی به جرائم سنگین

، جبران خسارت قربانیان

، اصلاح نهادهای مسئول سرکوب

و جلوگیری از بازگشت خشونت

هیچ فرمول ساده‌ای برای این توازن وجود ندارد. اما یک اصل باید
روشن بماند: عدالت نباید خود به
ابزار حذف سیاسی تبدیل شود.

اقتصاد دوران انتقال

بسیاری از جنبشها تمام توجه خود را به قانون اساسی و انتخابات
معطوف می کنند، اما گذار سیاسی در خال اقتصادی رخ نمیدهد. اگر

پس از انتقال قدرت، تورم، بیکاری، کمبود کال و قطع خدمات عمومی شدت گیرد، اعتماد مردم به نظم جدید به سرعت کاهش خواهد

یافت. نیروهای اقتدارگرا میتوانند از همین نارضایتی استفاده کنند و بگویند آزادی فقط آشفتگی آورده است. دولت انتقالی باید از پیش برنامه ای برای تداوم امور اساسی داشته باشد

،پرداخت حقوق

،تأمین دارو و مواد غذایی

، حفظ برق، آب و حملونقل

78

،جلوگیری از خروج گسترده سرمایه

،شفاف سازی درآمدهای نفتی

و حفاظت از دارایی های عمومی

باینحال، دولت موقت نباید از بحران برای اجرای اصلاحات اقتصادی برگشتناپذیر و مورد اختلاف استفاده کند. خصوصیسازی گسترده، تغییر بنیادی نظام یارانه یا واگذاری منابع ملی باید زیر نظر نهادهای منتخب و پس از بحث عمومی انجام شود. مهم ترین

درس تجربه عراق و افغانستان آن که دوران انتقال نباید به فرصتی برای تصرف اقتصادی کشور توسط نزدیکان نیروی پیروز تبدیل شود زیرا فساد نظم جدید میتواند مشروعیت انقلاب را سریع تر از تبلیغات حکومت پیشین نابود کند.

انتقال قدرت به عنوان آغاز، نه پایان

در روایت های انقلابی، لحظه سقوط حکومت معمولاً نقطه اوج داستان است. مردم به خیابان می آیند، دستگاه سرکوب عقب مینشیند و نمادهای حکومت پیشین فرو می ریزند. اما از نظر ساختن دموکراسی، همان لحظه فقط آغاز دشوارترین مرحله است. پیش از پیروزی، نیروهای

مختلف یک دشمن مشترک دارند. پس از پیروزی، باید قدرت، منابع و مسئولیت را میان خود تقسیم کنند. پیش از پیروزی، شعارهای کلی کافیند. پس از پیروزی، هر تصمیم بر زندگی واقعی گروهی از مردم اثر می گذارد. پیش از پیروزی، وحدت ارزش است. پس از پیروزی، تحمل ائتلاف ارزش مهمتری میشود. بسیاری از انقلاب ها نه در لحظه سرنگونی، بلکه در ماه های پس از آن شکست خورده اند. نیرویی که در کسب قدرت موفق بوده است، نتوانسته قدرت خود را محدود کند. بنابراین، معیار موفقیت گذار فقط این نیست که حکومت پیشین کنار رفته باشد. باید پرسید

آیا امکان گردش قدرت به وجود آمده است؟

آیا مخالفان حکومت تازه امنیت دارند؟

آیا نیروهای مسلح تابع قانوناند؟

79

آیا دادگاهها مستقلاند؟

آیا جامعه میتواند بدون ترس سازمان تشکیل دهد؟

و آیا رهبران جدید میپذیرند که ممکن است در انتخابات شکست

بخورند؟ دموکراسی زمانی آغاز میشود که نیروی پیروز، امکان

شکست آینده خود را به رسمیت بشناسد

